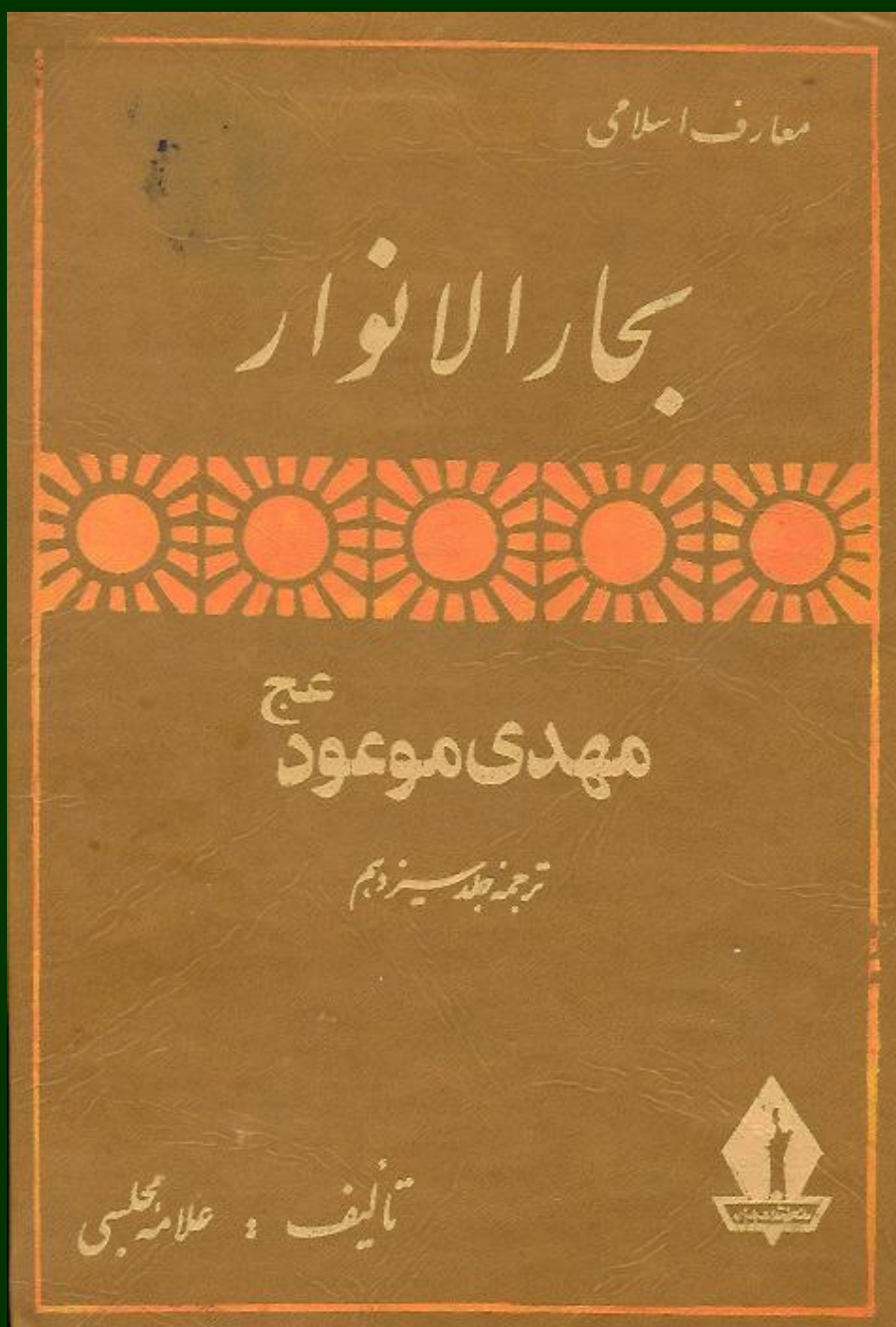




۳۰

ولادت حضرت حجه (عج)
نامہا و القاب صفات او نہی از یرمن نام او (امام زمان)

محمد باقر مجلسی :





ترجمہ جلد سیزدہم
از کتاب
بحار الانوار
از تالیفات : علامہ مجلسی

مشمول بر احوالات حضرت امام عصر (ع)

ترجمہ مرحوم حسن بن محمد ولی ارومیه

رحمة الله عليه

سازمان انتشارات جاویدان
مبوس : محمد حسن علی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل حياة قلوب العارفين من فيضان بحار الانوار معرفته و اترع حياض صدورهم من شايب مصافاته و محبته وزاد جلاء عيونهم بتحصيل حق اليقين والتعلى بحلية المتقين و اعصمهم من رحمة الواسعة بالعروة الوثقى والحبيل المئين و اشر بهم من عين الحياة معينا صافيا و اوردهم من شرائع الملاطفة موردا و اوفيا فهبوا اذا المعاد وعدة يوم التناد والصلوة على دياجة تصانيف الرسالة و فاتحة و منتهى تأليف النبوة و خاتمة الذي به تلالانور وجود الموجدات و اضمحلت ظلمة الاعلام من ماهيات الممكنات محمد و اله ابواب كتب الايات والاثار و ابواب كنوز العلوم والاسرار الاثمة الاطهار الهداة الذينهم الانجم الزاهرة للاهتداء في دجى الفلات القلات و اصحابه الغرا الكرام الذين ادركوا حقيقة الايمان والاسلام و بعد جنين كويد خادم شريعت محمدى ومراقب بوستان مذهب جعفرى حسن بن محمد ولى اروميه عفى الله عن جرائمهما وحشرهما مع مواليهما كه بر ارباب فطانت و كياست و اصحاب ذكاوت و فراست و اوضح و لائح است اين كه مجلد ثالث عشر بحار الانوار از ما بين كتب محتويه بر اخبار و آثار ائمه اطهار عليهم السلام بسبب اشتمالش بر مطالب مهمه عليه و عقايد خاصه اثني عشرية سيما اخبار ظهور امام ثاني عشر و رجعت ساير ائمه صلوات الله عليهم منفرد و ممتاز است حتى از كثرت ملاحت دوشيزگان مضامين آن عشاق قلوب بصد اشتياق بسوى آنها در مداعنات بوده بلكه عود دلها در مجمر از روى شاهد مقاصدان ميسوخت و پروانه خاطرها در بای شمع تمنای وصال عرايش جان ميياخت ليكن بجهت غموض عبارات و عربيت كلماتش دست تمنای و امق افكار اكثر مردم بدامن وصال عذراى وى نميرسيد و دیده مجنون اوها مشان بمشاهده جمال ليلاى آن فائز نميگرديد لهذا در عهد دولت ابد مدت شهر يار تاج دار جهان مدار باى الخير والاثار مروج الملة والدين ومظهر المعارف واليقين حضرت سلطان اسلام وملجاء كل انام وزينت بخش انجمن عدل و داد وبر همزن جمع جور و بيداد كه از قهرو



سطوتش ممالك محروسه ایران از نایره ظلم و طغیان و شراره جور و عدوان محفوظ در مهد امن و امان محفوظند حامی لوای سنن و ماحی آثار بدع و فتن بحر قلزم جود و سخا و سر سلسله ارباب کرم و عطا مانوال الغمام و قتر بیخ کنوال الامیر یوم سخاء فنوال الامیر بدره عین و نوال الغمام فطرة ماء مؤبد شریعة قویمه و سالك طریقہ مستقیمہ آفتاب کشور حشمت و جلال شایسته افسر سلطنت عظمی و مستحق اورنگ خلافت کبری السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان محمد شاه قاجار لازالت وجوه السلاطین بیا به خانة واعناق الخواقین تبقیل اعتابه خاشعة بحسب الاشارة صدر نشین محفل ریامت و مسندگزین انجمن امارت مطلع لوا مع رفعت و شرافت و منبع معین مناعت و نجابت شمع شبستان کیاست و دانش و جام جهان نمای فراست و بینش مدیر امور ممالك ایران سیما بلاد آذربایجان اعنی عضدالدولة العلیه و ناصر السلطنة البهیة امیر کبیر با شوکت و احتشام محمدخان الملقب بامیر نظام سینت شمس خطه عن الزوال و دامت اقمار جده ثابتة علی الکمال با اینکه بسبب تلاطم امواج فتن و تهاجم افواج محن و ناسازگاری زمان نسبت بخود و یاران به بریشانی خاطر و تفرق حواس و مشاعر ابتلا داشتیم خلعت عربیت را از برودش غوانی معانی آن خلع و بلفت فارس نقل نمودم بطریزیکه تطابق مضامین ترجمه را با اصل کتاب در جمیع ابواب مرعی و منظور داشتیم مگر در بعضی از مواضع مشکله و عبارات معضله که این بی بضاعت بحسب وسع و طاقت خود نقاب اشکال و اغضال را از روی شواهد آنها برداشت و بملاحظه انتفاع ناظرین بعبارات آسان تعبیر نمود چون تحریر و تسوید آن صورت انجام پذیرفت گردانیدم آن را مانند پای ملخ به نزد سلیمان چون مور لشک هدیة حضرت با عزت و تحف آستان فلک رفعت کردم اعنی حضرت شهریار کشور داوری و قیصر ملک عدالت و انصاف گستری جوهر بی همتای معدن عظمت و جلال و گوهر گرانبهای بحر فغامت و مناعت محور آسمان شرافت و نجابت و مرکز دائرة بناهت و بنالت زینت مسند شرافت و رفعت و زیور محفل جلال و شوکت اصبت العلا اعطلا فجلیت جیدها حسب العلاجیداً و خلعتك عقده و مانلته بشری بماستنالة اذا الصبح وافی کانت الشمس بعده نخبه خاندان سلطنت و خلاصه دودمان خلافت عماد دولت سلطان ایران و صاحب اختیار و فرمانفرمای بلاد آذربایجان شهزاده اعظم و افخم کامگار قهرمان میرزا خلد الله شمس امارته الباهرة و ادام اقبال دولة القاهرة ما بشت نجم علی الافلاک السائرة اوبت نجم علی الساهرة استدعا از ارباب ذهن و ذکا اینست که اگر بخطائی یا زلی واقف شوند با قلم اصلاح کوشند و ذیل اغماض بر آن پوشند من الله استمد فی کل الاحوال سیما امثال هذه الصنایع والاشغال وعلیه التوکل والیه انیب .



الحمد لله الذي وصل لعباده القول بامام بعد امام لعلمهم بتذكرون و اكمل الدين باماناه و حججه في كل دهر و زمان تقوم يوقنون والصلوة والسلام على من بشر به و باوصيائه النبيون والمرسلون محمد سيدنا لوري وآله مصابيح الدجى الى يوم يبعثون و لعنه الله على اعدائهم مادامت السموات والارضون اما بعد فهذا هو المجلد الثالث عشر من كتاب بحار الانوار في تاريخ الامام الثاني عشر والهادى المنتظر والمهدي المظفر و نور الانوار والغايب عن معاينة الابصار والخطر في قلوب الاخيار وحليف الايمان وكاشف الاحزان و خليفة الرحمن النجيب ابن الحسن امام الزمان صلوات الله عليه و على آباءه المعصومين ما تواتر الازمان من مؤلفات خدام اخبار الائمة الاخيار و تراب اعتاب حملة الآثار محمد باقر بن محمد تقى حشر هما الله تعالى مع مواليهما الاطهار و جعلهما في دولتهم من الاعوان والانصار .

باب اول

ولادت باسعادت آنحضرت و احوال مادرش

صلوات الله عليه

کلینی در کتاب کافی نقل نموده که ولادت آنحضرت در نیمه شعبان سال دريست و پنجماه و پنج هجرت بوده شيخ صدوق (ره) در کتاب کمال الدين از ابن عصام او از کلینی او از علان رازی روایت کرده گفته است که خبر داد بمن بعض اصحاب ما که در وقتی که حامله شد کنیز امام حسن عسکری عليه السلام آنحضرت باو فرمود که حمل تو پسر است و نام او محمد و او است قسائم بعد از من و در کتاب مذکور از ابن ولید او از محمد عطار او از حسين بن رزق الله و او از موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر روایت نموده که خبر داده بمن حلیمه دختر امام محمد تقی (ع) که امام حسن عسکری (ع) کسی را فرستاد پیش من که افطار روزه را امشب در پیش من بکن که امشب نیمه شعبان است خداي تعالی در این شب بزودی حجت خود را ظاهر خواهد گردانید و اوست حجت خدا در روی زمین حلیمه گوید که من گفتم باو که کیست مادر او فرمود نرجس گفتم فدای توشوم در نرجس اثر حمل نیست فرمود امر چنین است که میگویی حلیمه گوید که من سلام کردم و نشستم نرجس خاتون آمد و پاکش از پای من بیرون میکرد بمن گفت ای سیده من بچه حال شب کردی گفتم بلکه تو سیده من و سیده اهل منی پس نرجس خاتون این سخن مرا انکار کرده گفت این چیست که میفرمائی ای عمه حلیمه گوید که من گفتم این دختر من در این شب بزودی خداي تعالی خواهد داد بتو جوانی را که در دنیا و آخرت بزرگست پس نرجس از هیأ در جای نشست زمانیکه از نماز عشا فارغ شدم افطار کردم و خوابیدم و در نصف شب بیدار شدم و نماز شب را ادا کردم و در حالتی



که نرجس در خواب بود و اثر ولادت در او نبود بعد از اتمام تعقیب نماز خوابیدیم بعد از آن با اضطراب بیدار شدم پس بعد از بیدار شدن من نرجس بیدار شد و نماز کرد و در آن حال بدلم باره شکمها عارض گردید ناگاه امام حسن عسکری (علیه السلام) از مجلس خود مرا صدا نمود که یا عمه تعجیل مکن که امر ولادت نزدیک شد حلیمه گوید که سوره الم سجده و پس را میخواندم ناگاه نرجس از خواب با اضطراب بیدار شد پس بر خاستم و گفتم که اسم الله عليك آیا در خود چیزی میبایی گفت بلی گفتم که بقلب خود آرام ده که این حال همان حال ولادت است که بتو گفتم حلیمه گوید که مرا و نرجس را زمانی خواب گرفت پس بسبب حرکت آن مولود بیدار شدم و جامه از روی او برداشتم ناگاه دیدم که باعضاء هفت گانه سجده میکنند پس او را برداشتم و بر سینه خود چسبانیدم دیدم که از آرایش ولادت پاک و پاکیزه است پس امام حسن عسکری (علیه السلام) مرا صدا نمود که ای عمه پسر مرا بنزد من آر پس آن مولود را بنزدوی بردم آنحضرت دستهای خود را بزیر رانها و پشت او کرد و پاهای او را بر سینه خود گذاشت و زبان خود را بدهان وی داد و دست خود را بر چشم و گوش و بند های او کشید و گفت ای پسر من سخن بگو پس آن مولود گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله بعد از آن صلوات بامیر المؤمنین و سایر ائمه واحد بعد واحد تا امام حسن عسکری (ع) فرستاد بعد از آن آنحضرت فرمود که ای عمه پسر او را بنزد مادرش تا بر او سلام کند بعد از آن باز بنزد من آر پس او را بردم بمادرش سلام کرد پس برگردانیدم بنزد پدرش آنحضرت فرمود که یا عمه در روز هفتم ولادت او را نزد من آر حلیمه گوید که در صبح شب ولادت رفتم در خدمت آنحضرت او را ندیدم گفتم که فدای تو شوم چه شد سید من فرمود که سپردم او را بکسی که حضرت موسی را مادرش باو سپرد حلیمه گوید که در هفتمین روز ولادت بخدمت آنحضرت رفتم و سلام کردم و نشستم فرمود که بیار پسر مرا بمن ده پس فداقه او را باو دادم پس آنحضرت کرد باو چیزی را که در شب ولادت کرده بود زبان خود را بدهان او داد گویا که او را شیر یا عسل میدهد بعد از آن فرمود که ای پسر من سخن بگو گفت اشهد ان لا اله الا الله و صلوات بر پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر ائمه (ع) تا پدر بزرگوارش فرستاد و این آیه را تلاوت نمود :

بسم الله الرحمن الرحيم و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الارض و نرى فرعون وهامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون

موسی بن جعفر راوی این حدیث گوید که این حدیث را از عقبه خدمتکار امام حسن عسکری (ع)

پرسید او گفت حلیمه راست گفته است شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از جعفر بن محمد بن مسرور او از حسین بن محمد بن عامر او از علی بن محمد روایت کرده او گفته که



امام حسن عسکری در وقتیکه زیر کشته شد فرمود که اینست جزای کسی که بخدا یتعالی در خصوص اولیای او افترا بگوید او گمان کرده بود که مرا میکشد و مرا بعد از من خلفی باقی نمی ماند آیا چه طور دید قدرت خدا را و او را پسری شد و نام او را (محمد) گذاشت در وقتیکه از هجرت دو بیست و پنج سال گذشته بود شیخ طوسی در کتاب الغیبة از کلینی او از حسین بن محمد او از علی او از احمد بن محمد مثل این حدیث را روایت نموده .

شیخ صدوق در کمال الدین از ابن عمام او از کلینی او از علی بن محمد روایت کرده که ولادت موفور السعادت صاحب علیه السلام در نیمه شعبان سال دو بیست و پنج بوده ، شیخ مذکور در کتاب مسطور از حاجیلویه و عطار در یکجا ایشان از محمد عصار از محمد بن علی نیشابوری او از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر (ع) او از ارشادی او از نسیم و ماریه روایت کرده که وقتی صاحب الزمان علیه السلام از شکم مادرش درآمد بر روی زانوهایش افتاد در حالتیکه انگشت شهادت را به سمت آسمان بلند کرده بود بعد از آن عطسه کرده فرمود *والحمد لله رب العالمین* و صلی الله علی محمد و آله ، ظالمان گمان کرده اند که حجت خدا باطل شده اگر بما اذن سخن گفتن داده شود هر آینه شکها زایل میشود شیخ طوسی در کتاب الغیبة مثل حدیث مذکور را ذکر کرده در کمال الدین شیخ صدوق از ابراهیم ابن محمد او از نسیم خادم امام حسن عسکری روایت نموده که یک شب بعد از ولادت صاحب الزمان بخد متش داخل شدم و عطسه در خدمتش کردم فرمود *یرحمک الله* پس بدین سبب شاد شدم آنحضرت فرمود که آیا مرده ای در این عطسه بتو بدهم عرض کردم آری فرمود که آن عطسه امان بود ترا از مرگ تا سه روز شیخ طوسی در کتاب الغیبة از کلینی او رفع حدیث بنسیم خادم نموده او گفته است که من داخل شدم بخد مت صاحب الزمان (ع) ده شب بعد از ولادتش و عطسه ای در پیش او کردم فرمود *یرحمک الله* من از این کلام شاد گردیدم فرمود آیا میخواهی که مرده ای بتو بدهم گفتم بلی گفت آن عطسه امانست ترا از مرگ تا سه روز شیخ صدوق در کمال الدین از حاجیلویه و ابن متوکل و عطار در یکجا ایشان از اسحق بن رباح بصری او از ابی جعفر عمروی روایت نموده او گفته که بعد از ولادت با سعادت صاحب (ع) امام حسن عسکری (ع) ابو عمرو را احضار نمود و فرمود که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بخور و بخلاق قسمت بکن که بر من محسوبست علی بن هاشم گفته است که فلان قدر کوسفند عقیقه نمود شیخ صدوق در کمال الدین از حاجیلویه او از محمد عطار او از ابوعلی غیمرانی او از جاریه که بخد مت امام حسن عسکری (ع) برسم هدیه فرستاده بود روایت نموده او گفته که من در ولادت صاحب (ع) حاضر بودم و نام مادرش صقیل است و وقتیکه امام حسن عسکری (ع) خبر داد با و ماجرائی را که بعد از وفات او بر عیال وی گذشت از آنحضرت



خواهش نمود که دعا نماید که خدای تعالی مرگ او را پیش از وفات آنحضرت گرداند پس دعای آنحضرت بهدفع اجابت مقرون شده در ایام حیات آنحضرت وفات نمود و بر لوح قبرش نوشته بودند که این است مادر محمد ابوعلی گوید که من از ابن جاریه شنیدم میگفت که در زمانی که سید من متولد شد نوری از وی ساطع و ظاهر گردید و بافق آسمان رسید و دیدم که پاره مرغان از آسمان می آیند و بالهای خود را بر سر و روی و سایر جسدوی میمالند و بعد از آن میپروند پس ما این قصه را با امام حسن عسکری علیه السلام خبر دادیم او خندید و فرمود که ایشان ملائکه آسمان بودند نازل شدند که متبرک شوند و ایشان راوران وی هستند در وقت ظهورش شیخ صدوق در کمال الدین از ابن متوکل او از حمیری از محمد بن احمد علوی او از ابی غانم خادم روایت کرده که متولد شد امام حسن عسکری علیه السلام را پسری و او را محمد نام کردند روز سوم ولادت آنمو او را با صاحب خود نشان داد و فرمود که اینست صاحب شما بعد از من و خلیفه منست بر شما و اوست قائمی که گردنهای از انتظار کشیدن بسمت وی ممتد خواهد شد زمانی که زمین بر از ظلم و جور گردید و خروج میکند زمین را بر از عدل میگرداند شیخ صدوق در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از ابی مفضل شبانی او از محمد بن بحر بن سهل شبانی روایت کرده که بشر بن سلیمان نحاس که از اولاد ابویوب انصاری و یکی از دوستان امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) و همسایه ایشان بود در سرمن رأی نقل نمود که کافور نزد من آمد و گفت امام علی النقی (ع) مرا میطلبند پس بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم بمن فرمود یا بشر تو از اولاد انصاری دوستی ما همیشه در دلهای شما بوده که آنرا خلف از سلف میبرند شما موثقین اهلبیت هستید بدرستی که ترا صاحب شرافت میکنم بفضیلتی که احدی از شیعه در مقام دوستی سبقت بآن نکرده و ترا مطلع بسری میگردانم و بجهت خریدن کنیزی میفرستم پس آنحضرت مکتوبی در غایت لطافت با خط رومی تحریر فرمودند و مهر شریف خود را بر آن زدند و همیان زری بیرون نمودند که دو بست و بیست دینار در آن بود پس فرمود که اینرا بگیر ببغداد رو و در فلان وقت ضحی حاضر معبر فرات شو پس زمانی که کشتیهای اسیران بنزد تو میرسند و می بینی کنیزها را در کشتیها آن وقت میبینی که اکثر مشتریها از و کلاء بنی عباسند و جمع قلیلی از جوانان عرب وقتی که اینرا دیدی در همه آنروز از جای دور مراقب کسی را باش از اصحاب کشتیها که عمر بن یزید نحاس نام دارد تا وقتی که نشان میدهد بمشتریها جاریه را که صفت او چنین و چنانست و دو حریر پوشیده از دیدن و دست مالیدن مشتریها ابا میکند و میشنوی صدای بلند و رومی از پس ستر نازکی پس بدان که او چنین میگوید که وای بر هتک آبروی من پس آنوقت بعضی از مشتریها میگویند که عفت این کنیز رغبت مرا در خریدن وی زیاد کرد اینرا بسبب دینار بفروشد پس آن کنیز میگوید که اگر تو



درزی سلیمان بن داود وحشمت و دبدبه او ظاهرشوی مرا در تورغبتی نمیباشد پس بترس از تلف مال خود آنوقت نحاس میگوید که حیل و چاره چیست و حال آنکه لابد هستم در فروختن تو پس کنیز میگوید که این تعجیل چیست و حال آنکه من باید مشتری را اختیار نمایم که دلم بامانت و وفای وی اطمینان داشته باشد پس در اینوقت یا بشر برو نزد عمر بن یزید نحاس و بگو باو که در نزد من مکتوبی با خط ولغت رومیه هست که بعضی اشراف نوشته و کرم و وفا و سخای خود را در آن وصف کرده آنمکتوب را به آن کنیز در او تأمل نماید و اخلاق صاحب او را ببیند اگر باو میل کرد و باوراضی شد من وکیل اویم در خریدن آن کنیز بشر بن سلیمان گوید که هرچه مولای من فرموده بود بعمل آوردم پس وقتی که بصوب آنحضرت نظر نمود گریه شدید اختیار از وی ربود و بعمر بن یزید گفت که مرا بصاحب این مکتوب بفروش و سوگند یاد نمود که اگر او را بصاحب مکتوب نفروشد خود را هلاک نماید پس من در تعیین قیمت با عمر بن یزید گفتگو می کردم تا رأی مرد و بدو بست و بیست دینار که مولای من بمن داده بود قرار گرفت پس ثمن را باو تسلیم نموده جاریه را درحالتی که خندان و شادان بود قبض نمودم و بحجره خود آوردم از کثرت بی قراری مکتوب امام علی النقی (ع) را از جیبش درآورده میبوسید و بر چشم و مژگان میگذاشته و بر رو و بدنش میمالید پس گفتم که از تو تعجب دارم زیرا که میبوسی مکتوبی را که صاحب آنرا نمیشناسی گفت که ای عاجز و ضعیف معرفه بمراتبه اولاد انبیاء دلت را از شکوک خالی گردان من ملکه دختر یشوعا پسر قیصر روم و مادرم اولاد حواریین است نسبش بشمعون وصی حضرت عیسی (ع) میرسد خبر دهم ترا قصه عجیبه خود را بدرستی که جد من قیصر اراده نمود که مرا پسر برادرش تزویج نماید و من در حد سیزده سالگی بودم پس در قصر خود جمع نمود از قیس و رهبان سیصد نفر مرد و از اشراف هفتصد نفر و از امرا و نقباء لشکر و ملوک عشایر چهار هزار نفر و تختی که باصناف جواهر مکمل و دانه نشان بود در صحن قصر بالای چهل پله نصب نمود پسر برادرش روی آن تخت نشاند و بشا را دور آن جمع نمودند و علمای نصاری با احترام تمام پیش وی ایستادند و اسفار انجیل را وا کردند ناگاه بشاهمه پائین ریخته و پایدهای تخت شکسته پسر برادرش با تخت بزمین افتاد و غش نمود پس اکابر و اعیان همه ترسان و لرزان و متغیرالالوان گردیدند بزرگشان گفت که ای پادشاه ما را از ملاقات این نحسها معاف دار که این گونه احوال دلالت بر زوال و اضمحلال مذهب مسیحی دارد پس جد من از این احوال متغیر شده گفت که ستونها را اقامه نمائید و بشاه را بالای تخت بگذارید و این بدبخت پسر برادر مرا بنزد من آورید تا باو تزویج کنم ایندختر را تا نهمینما از شمار فیه شود زمانه که مجلس را دوباره آرایش دادند باز حادثه اولی زوداد و مردم



پراکنده گردیدند و جدمن قیصر باهم و غم برخاست داخل حرم سرا شد و در شبی که بعد از آن روز در عالم رؤیا دیدم که حضرت مسیح باجمعی از حواریین در قصر قیصر در جائی که تخت نصب نموده بودند منبری از نور نصب نموده اند در آن حال محمد صلی الله علیه و آله و وصی او و جمعی از اولاد امجد وی بقصر داخل شدند پس مسیح پیش رفته با محمد صلی الله علیه و آله معانقه کرد محمد صلی الله علیه و آله فرمود یا روح الله آمده ام بخواستگاری ملیکه دختر وصی تو شمعون برای پسر و اشاره با امام حسن عسکری علیه السلام نمود پس حضرت مسیح بشمعون نگاه کرد فرمود که ترا عز و شرف رسید رحم خود را بر حم آل محمد صلی الله علیه و آله وصل کن شمعون گفت که کردم پس همگی بیالای منبر آمدند محمد صلی الله علیه و آله خطبه ای ادا فرمود و مرا پیسرش عقد نمود محمد صلی الله علیه و آله و اولاد امجاد او حواریین باجاء عقد شاهد شدند پس وقتی که بیدار شدم ترسیدم و حکایت رؤیا را اظهار نکردم که مبدا پدرم و برادر مرا بکشند این سر را مخفی میداشتم و افشا نمی کردم تا این که محبت امام حسن عسکری علیه السلام در سینه من جا گرفت و مرا از طعام و شراب باز داشت پس بدنم لاغر شد و بشدت مرض ورنجوری مبتلا گردیدم و در شهرها طبیبی نماند مگر اینکه پدرم احضار نمود و از مداوای من سؤال کرد و معالجه نشد وقتی که پدرم مأیوس شد بمن گفت که ای نور دیده آیا بدلت هیچ خواهش میکنی تا من آن را عیبا سازم گفتم که درهای فرج بروی من بسته شده اگر اسرای مسلمین را از زندان بیرون کنی امید هست که مسیح و مادرش مرا عافیت دهند پس پدرم خواهش مرا بعمل آورده من زیر کی نموده اظهار صحت کردم و قلیلی از طعام و شراب خوردم و آشامیدم پس پدرم مسرور شد و با کرام اسرا مایل گردید چهارده شب بعد از رؤیای سابقه در عالم رؤیا نیز دیدم که سیده نساء فاطمه زهرا علیهما السلام با حضرت مریم هزار نفر از حواریان جنان بزیارت من آمدند حضرت مریم بمن گفت که اینست سیده نساء مادر شوهرت پس من دامن او را گرفتم می گریستم و از نیامدن امام حسن عسکری علیه السلام بزیارت من شکایت می کردم پس جناب فاطمه فرمود که امام حسن عسکری ترا زیارت نمی کند زیرا که مشرک و در مذنب نصاری هستی و خواهر من از طریقه مسیحی تبری می کند اگر برضای الهی و رضای مسیح و مریم زیارت امام حسن عسکری میل داری پس بگو اشهدان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله پس وقتی که کلمه طیبه بر زبان جاری نمودم مرا به سینه خود چسباند و فرمود که حالا منتظر زیارت امام حسن عسکری علیه السلام باش او را بنزد تو می فرستم پس از خواب بیدار شدم در حالتی که می گفتم و اشوقه الی لقیا ابی محمد بعد از آن بزیارت من آمد پس باو گفتم که چرا بر من جفا کردی ای حبیب من و حال آن که صفحه دلم را از محبت خود پر کرده ای و در شب آینه باز دیدم و گفتم که چرا بر من جفا می کنی و حال آن که نفس خود را در محبت تلف کردم گفت تأخیر آمدنم شرک تو بود



حالاکه اسلام قبول کردی در همه شب بزیارت می آیم از آن وقت تا حال ترك زیارت من نکردم بشر گوید که من گفتم که چه طور در میان اسرا افتادی گفت که خبر داد بمن امام حسن عسکری در شبی از شبها که جدت قیصر در فلان روز لشکر بقتال مسلمین می فرستد تغییر صورت نموده بایشان ملحق شو و چند نفر کنیز با خود بردار پس بفرموده او عمل کردم ناگاه قراولان مسلمین بما برخوردند و ما را گرفتند و امر من باین نهج شد که می بینی و کسی ندانست که من دختر ملک روم مگر تو و شیخی که در قسمت غنیمت سهم وی افتادم از نام من پرسید نامم را انکار نموده و گفتم نرجس گفت تعجب دارم این که تو رومیه و زیبات عربیست گفتم پدرم بتعلیم آداب حریص بود زنی را که در اختلاف السنه مهارت داشت موکل نمود که صبح و شام بمن عربی یاد دهد تا این که یاد گرفتم بشر گوید وقتی که او را بسر من رأی آوردم بخدمت امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم آن حضرت فرمود که چه طور دیدی عزت اسلام و ذلت نصرانیة را عرض کرد باین رسول الله چگونه وصف کنم چیزی را که تو به آن از من داناتری آن حضرت فرمود که می خواهم ترا اکرام نمایم آیا ده هزار دینار بتو عطا نمایم یا بمژده ای دلت راشاد سازم نرجس عرض کرد که مژده می خواهم آنحضرت فرمود که ترا بسری متولد می شود که شرق و غرب عالم را می گیرد و زمین را پراز عدل و قسط می کند چنانکه پراز ظلم و جور گردیده نرجس عرض کرد که از کدام شوهر خواهد شد فرمود از کسی که محمد صلی الله علیه و آله ترا در فلان شب و فلان ماه و فلان سال باو خواستگاری نمود آن حضرت از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بکه تزویج نمودند نرجس گفت که بیسرت امام حسن عسکری علیه السلام حضرت فرمود که آیا میشناسی گفت که از وقتی که در دست سیده نساء شرف اسلام مشرف شده ام شبی نگذشته که او بزیارت من نیامده باشد بشر گوید که آن حضرت فرمود یا کافور خواهرم حلیمه را نزد من آر پس حلیمه آمد آن حضرت فرمود که این همانست که گفته بودم پس حلیمه با او معانقه نمود آن حضرت باو فرمود یا بنت رسول الله نرجس را ببر و او را فرایض و سنت یاد ده که این زن امام حسن عسکری و مادر قائم علیه السلام است شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم او از احمد بن طاهر قمی او از ابوالحسن محمد بن یحیی الشیبانی روایت کرده که در سال دویست و هشتاد و هشت وارد کربلا شدم و زیارت قبر سیدالشهداء (ع) نمودم به بغداد مراجعت کردم تا اینکه بمشهد امام موسی (ع) رسیدم و قتی که بوی تربت آن بزرگوار بمشام رسید آب دیدم بی اختیار بصفحه رخسارم جاری گردید تا اینکه از گریه و تحیب فارغ شدم شیخی را دیدم که قاهتش خم شده و پیشانی و کفهای دستش مانند زانوی شتر پینه بسته می گفت بکسی که در نزد قبر با او بود که ای پسر برادرم بدرستی که رسیده ام بشرایف علوم و غوامض غیوب آن دو



ولادت حضرت حجة (عج)

۱۱

مولا که نرسیده است به آنها مگر سلمان بدرستیکه عمرم تمام شده در اهل ولایت کسی نمی‌بایم که لیاقت حمل آنها را داشته باشد راوی گوید با خود گفتم که همیشه در طلب علوم و اسرار ائمه اطهار علیهم السلام سعی و تلاش می‌نمایم و حال آنکه سخن این شیخ دلالت بر امر عظیم دارد پس گفتم یا شیخ آن دو مولا کیانند گفت آن دو ستاره‌اند که در زیر زمین سرمن رأی غایبند گفتم بحق آن دو سید قسم می‌خورم که من طالب علوم و اسرار ایشانم شیخ گفت که اگر راست می‌گوئی بیار احادیث و آثاری را که از ایشان ضبط کرده‌ای و بمن بنما پس زمانیکه کتب و آثار مرا ملاحظه نمود گفت که راست می‌گوئی من بشر بن سلیمان نحاس هستم از اولاد ابویوب انصاری یکی از دوستان امام علی- النقی و امام حسن عسکری (ع) و هدسایه ایشانم در سرمن رأی گفتم که پاره‌ای از اخبار و آثار ایشان بمن نقل کن شیخ گفت که امام علی النقی (ع) مسایل بیع و شراء غلام و کنیز را بمن یاد داد من بیع و شراء نمی‌کردم مگر باذن او و از موارد شبهات اجتناب می‌کردم حتی بصیرت من در امر رقیق به مرتبه کمال رسید و تفرقه ما بین حلال و حرام پس وقتیکه در سرمن رأی قدری از شب گذشته در منزل خود نشسته بودم در را زدند پس با سرعت دویدم دیدم که کافور خادم مرا بخدمت امار علی النقی (ع) می‌طلبید پس لباس پوشیده بخدمت آن حضرت رفتم دیدم که با امام حسن عسکری (ع) گفتگو می‌کند و خواهرش حلیمه در پس پرده است پس زمانیکه نشستیم آن حضرت بمن فرمود که یا بشر تو از اولاد انصاری و دوستی ما همیشه در شماها بوده و آنرا خلف از سلف میراث برده و شما موثقین ما اهل بیت هستید حدیث را که سابقاً مذکور شد به آخر رسانید شیخ صدوق در کتاب مذکور از ابن ادریس او از پدرش او از محمد بن اسماعیل او از محمد بن ابراهیم کوفی او از محمد بن عبدالله حجت خدا از وی پرسیدم فرمود که بنشین نشستم پس گفت یا محمد خدا بتعالی خالی نمی‌گذارد روی زمین را از حجة ناطقه و صامته و امامت را خدا در دو برادر سوای حسن و حسین نکرده و این از جهت تفضیل ایشان بر دیگران بوده خداوند عالم اولاد حسین را بر اولاد حسن تفضیل داد چنانچه اعقاب هرون را بر اعقاب موسی ترجیح داد و لابد است در میان امت از حیرتی که مبطلین ارباب نمایند و معقین خالص شوند تا اینکه خلایق را بر خدا حجتی نباشد و بایستی که بعد از امام حسن عسکری (ع) حیرتی واقع بشود پس گفتم ای سیده من امام حسن عسکری را پسری هست حلیمه خندید و گفت که اگر خلف نباشد حجت خدا که می‌شود بعد از امام حسن عسکری بدرستیکه خبر دادیم ترا که امامت در دو برادر نمی‌شود بعد از حسن و حسین (ع) گفتم خبر ده بمن از ولادت و غیبت قائم (ع) حلیمه گفت جاریه‌ای داشتم نرجس نام پسر برادر من نزد من آمد و بشدت نظر باو نگاه می‌کرد گفتم



ایستاده من گمان دارم که تو بجاریه من محبت بسته ای او را پیش تو میفرستم آن حضرت فرمود که محبت نرسانیده ام ولیکن از او تعجب دارم گفتم چه چیز بتعجب می آورد ترا فرمود که بزودی متولد میشود از این جاریه ولد کریمی که زمین را بر از عدل و قسط می گرداند چنانکه پراز ظلم و جور شده گفتم ای سید من جاریه را نزد تو میفرستم امام حسن عسکری علیه السلام فرمود یا عمه از پدرم اذن حاصل بکن حلیمه گوید لباس خود را پوشیدم بمنزل برادر رفتم و سلام کردم و نشستم پیش از آن که سخن بگویم برادرم فرمود یا حلیمه نرجس را بنزد امام حسن عسکری بفرست عرض کردم ای سید من برای همین آمده ام برادرم فرمود یا مبارکه خدایتعالی خواسته که ترا در این اجر شریک گرداند حلیمه گفت من در ننگ نکرده بمنزل خود آمدم جاریه را زینت دادم و با امام حسن عسکری بخشیدم و در منزل خود چند روز میان ایشان را جمع کردم بعد از آن هر دو را بخانه برادرم فرستادم پس برادرم از دنیا رحلت فرمود امام حسن عسکری در جای او بنشست و زیارتش میرفتم چنانکه به زیارت پدرش مشرف میشدم روزی بخدمت امام حسن عسکری رفتم (ع) نرجس نزد من آمد که پاکش مرا بکشد گفت یا مولائی پاکش را دست من ده گفتم توئی سیده و مولای من بخدا سوگند که پاکش بدست تو نمیدهم که بیرون کنی بلکه باید من خدمت ترا بکنم پس امام حسن عسکری گفتگوی ما را شنید و فرمود یا عمه خدا جزای خیر دهد بتو تا غروب آفتاب بخدمت آن حضرت نشستم پس صدا کرده جاریه را و گفتم لباسهای مرا پیش من آر تا بمنزل خود بروم حضرت فرمود یا عمه امشب را نزد ما باش بزودی در این شب مولود کریمی متولد خواهد شد خدای تعالی بسبب آن زمین را بعد از مردنش زنده خواهد کرد عرض کردم از آنکه متولد خواهد شد و حال آنکه در نرجس اثر حمل نمی بینم فرمود از نرجس نه غیر او حلیمه گوید که بر خاستم و بسمت نرجس رفتم شکم و پشت وی را ملاحظه نمودم اثر حمل در او ندیدم پس بخدمت آن حضرت آمدم و از آنچه کردم خبر دادم حضرت خندید و فرمود که امشب وقت فجر حمل او ظاهر خواهد شد مثل او مثل مادر موسی است که کسی به حمل او مطلع نشد زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت و این مولود نظیر موسی است. حلیمه گوید که آن شب تا طلوع فجر مراقب او بودم و او در خواب بود بطوری که از طرفی بطرف دیگر نمی غلطید وقتی که آخر شب شد با اضطراب از خواب برخاستم و او را بسینه خود چسبانیدم ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام صدا نمود و فرمود که سوره انا انزلناه را بخوان مشغول قرائت شدم و از او پرسیدم که حال تو چگونه است گفت ظاهر شد امری که مولای تو بتو خیر داده پس مشغول قرائت شدم ناگاه شنیدم که مولود در شکم مادرش میخواند چنانچه من می خوانم و بمن سلام کرد حلیمه گوید که من مضطرب شدم و بفزع آمدم امام حسن عسکری (ع)



فرمود که از کار خدا تعجب مکن خدایتعالی ما را در کوچکی بحکمت ناطق گویا می کند و در حال بزرگی حجت خود میگرداند سخن آن حضرت به آخر نرسیده نرجس از چشم ناپدید شد گویا میان من و او پرده ای زدند پس بسمت امام حسن عسکری فریاد کنان دویدم آن حضرت فرمود برگرد که نرجس را در جای خود می بینی حلیمه گوید که من برگشتم و او را در جای خود دیدم و اثر نوری در وی مشاهده نمودم بطوری که چشمم خیره گردید پس ناگاه در برابرم طفلی دیدم در روی زانو هایش سجده میکند و انگشت های سبابه را بطرف آسمان بلند کرده میگوید اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان جدی رسول الله و ابی امیر المؤمنین بعد از آن اثمرا يك يك شمرد تا بخود رسید و گفت اللهم انجز لی وعدک و اتمم لسی و ثبت و طاتی و اهلا الارض بی عدلا و قسطا پس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود او را بگیر و بمن ده او را برداشته بخدمت آن حضرت رفتم و پیش او ایستادم در حالتی که مولود در دست من بود و به حضرت سلام نمود پس او را حضرت گرفت در آن حال پاره مرغان در بالای سرش طیران میکردند حضرت یکی را از ایشان صدا نمود و باو فرمود که این مولود را بردار و حفظ بکن و در چهل روز نزد من آر پس مرغ او را برداشت و بطرف آسمان پرید و سایر مرغان پی او طیران نمودند پس شنیدم از آن حضرت می فرمود که امانت میسپارم بتو چیزی را که مادر موسی بتو سپرد در آن حال نرجس گریست حضرت فرمود ساکت باش که شیر خوردن این مولود حرام است مگر از پستانهای تو و بزودی بسوی تو عود خواهد نمود چنانچه موسی را به مادرش برگردانند و این مصداق کلام خداست فرددناه الی امه می تقرعینها و لاتحزن حلیمه گوید که به آن حضرت عرض کردم که این مرغ چه بود فرمود که روح القدس بود که به ائمه موکلست و بایشان تربیت و تسدید میدهد حلیمه گفته است که بعد از چهل روز آن حضرت مرا طلبید بخدمتش رفتم طفلی دیدم که را میبرد عرض کردم که این طفل دو ساله است آن حضرت خندید و فرمود که اولاد انبیاء و اوصیاء که امام میشوند نشو و نما میکنند بخلاف طوری که دیگران نشو مینمایند طفل يك ماهگی از مامثل طفل يك سالگی از دیگران می باشد و طفلی از ما در شکم مادر سخن میگوید و قرآن میخواند و بخدا عبادت میکند و در وقت شیر خوردن ملائکه برایشان نازل میشوند و اطاعت او را میکنند حلیمه گوید که من در هر چهل روز آن طفل را میدیدم تا این که ایام قلیلی پیش از وفات امام حسن عسکری بعد مردی رسید پس من او را دیگر نشناختم و با امام حسن عسکری علیه السلام عرض نمودم کیست این مرد که مرا امر میکنی که در پیش وی بنشینم حضرت فرمود که پسر نرجس است را دوست خلیفه بعد از من و بزودی مرا نایاب میکنی او را اطاعت بکن



حلیمه گوید که چند روز بعد از آن امام حسن عسکری علیه السلام بدارالسرور انتقال فرمودند مردم افتراها گفتند در حق وی بخدا سوگند یاد میکنم که هر صبح و شام قائم (ع) را می بینم و بمن خبر می دهد از چیزهایی که از من پرسیده اند بخدا سوگند یاد میکنم که هر وقتی که اراده سؤال می نمایم او بجواب پیشی میکند پیش از آنکه من سؤال کنم بدرستی که آمدن ترا دیشب بمن خبر داد و بمن فرمود که بتو خبر بدهم باراستی محمد بن عبدالله راوی حدیث گوید که از حلیمه پاره ای چیزها شنیدم که به آنها مطلع نشده است مگر خداوند عالم و من دانستم که حدیث حلیمه حقیق و صدق است و خدا مطلع گردانید او را بچیزهایی که دیگران را بر آنها مطلع ننمود شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از طالقانی او از حسن بن علی بن زکریا او از محمد بن خلیلان او از پدرش او از جدش او از غیاث بن اسد روایت کرده او گفته که متولد شد خلف مهدی (ع) در روز جمعه و مادرش ریحانه است که نرجس میگویند و صقیل و سوسن هم مینامند و بسبب آن حمل صقیل نام شد و مولدش هشت شب از اول ماه شعبان گذشته است سال دویست و پنجاه و شش و وکیل او عثمان بن سعید وقتی که وفات عثمان رسید وصیت کرد بابی جعفر محمد بن عثمان او وصیت کرد به ابی القاسم حسین بن روح او وصیت کرد بابو الحسن علی بن محمد سمری وقتی که وفاتش نزدیک شد از او خواهش کردند که بکسی وصیت کند گفت حال امری برای خداست پس غیبت کبری همانست که بعد از سمری واقع شد شیخ مزبور در کتاب مذکور از علی بن حسن بن فرج او از محمد بن حسن کرخی روایت کرده او گفته که شنیدم از ابو هرون می گفت که مردی از اصحاب ما میگوید که دیدم صاحب الزمان را مولد او روز جمعه است سال دویست و پنجاه و شش از هجرت گذشته در کتاب مذکور از ابن متوکل او از حمیری او از محمد بن ابراهیم بن کوفی روایت کرده که امام حسن عسکری (ع) گوسفندان ذبح شده پیش من فرستاد و فرمود که از عقیقه پسر محمد است در کتاب مذکور از ماجیلویه او از محمد بن عطار او از حسن بن علی نیشابوری او از حسن بن منذر او از حمزه بن ابوالفتح روایت کرده او گفته که کسی نزد من آمده و مرده داد که دیشب متولد شده و لودی برای امام حسن عسکری (ع) و آن حضرت بکتمان آن امر فرمود گفتم چه نام دارد گفت نامش محمد (ع) مکنی بابی جعفر در کتاب مذکور طالقانی از حسن بن علی بن زکریا او از محمد بن خلیلان او از پدرش او از جدش او از غیاث بن اسد روایت کرده او گفته که شنیدم از محمد بن عثمان عمروی می گفت که زعمانی که متولد شد خلف مهدی (ع) از بالای سر او نور تا باطراف آسمان می درخشید پس بسجده افتاد بعد از آن سر بر داشته می گفت اشهد انه لاله الا هو و الملائكة و ابو العلم قائما باقسط لاله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام راوی گوید که مولدش شب جمعه بوده در کتاب مذکور بابی اسناد از محمد بن عثمان عمروی روایت نموده



او گفته که قائم (ع) ختنه شده متولد گردید و از حلیمه شنیدم می گفت در وقت ولادتش در مادرش خون نفاس بود همین است طریقه مادران ائمه (ع) در کتاب مسطور از ابوالعباس احمد بن عبدالله مهران او از احمد بن اسحق قمی روایت کرده او گفته که در وقت تولد خلف صالح (ع) از امام حسن عسکری (ع) مکتوبی به پدرم احمد بن اسحق رسید و بخط خود در آن نوشته بود که متولد گردید مرا مولودی و او را کتمان بکن این امر را باقارب و دوستان خود اظهار نکردیم و اعلام ترا دوست داشتیم تا خدا ترا بسبب آن شاد گرداند چنانکه ما را شاد نمود در کتاب مذکور از ابن ولید او از عبدالله بن عباس علوی او از حسن بن حسین علوی روایت کرده او گفته که داخل شدم بخدمت امام حسن عسکری (ع) در سرمن رأی و باو ولادت قائم (ع) تهنیت و مبارکباد گفتم شیخ طوسی در کتاب الغیبة مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب کمال الدین از علی بن محمد بن حباب او از ابی الاریان روایت کرده او گفته که عقید خادم نقل کرده که ابو محمد بن خیرویه بصری گفت و حاجز و شا گفته که همه ایشان نقل از عقید کرده اند و ابوسهیل بن نوبخت می گوید که عقید گفت متولد شد ولی الله حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن موسی بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین سال دویست و پنجاه و چهار در شب جمعه از ماه رمضان کنیه اش ابوالقاسم است بعضی گفته اند که ابوجعفر است و لقبش مهدی اوست حجة خدا در روی زمین بر جمیع خلایق و مادرش صقیل جاریه است مولدش سر من رأی محله رصافه و مردم در ولادتش اختلاف نموده اند بعضی اظهار میکنند و بعضی دیگر کتمان و بعضی از ذکر خبرش نهی میکنند و بعضی دیگر ظاهر می نمایند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از تابع کبری او از احمد بن علی او از محمد بن علی او از حنظلة بن زکریا او از ثقه نقل کرده او گفته که خبر داد بمن عبدالله بن عباس علوی که از او صادق تر ندیده ام و حال آنکه در بسیار چیزها با ما خلاف نموده او از حسین بن حسن علوی روایت کرد او گفته که امام حسن عسکری را در سرمن رأی داخل شدم و باو تهنیت ولادت صاحب الزمان گفتم. در کتاب مسطور ابن ابی حنبله او از ابن ولید او از صفار او از عبدالله مطهری او از حلیمه روایت کرده و گفته که در سال دویست و پنجاه و پنج در شب نیمه شعبان مرا طلبید و سفارش نمود که امشب افطار را در پیش ما بکن بزودی خدا یتعالی ترا بسبب وجود ولی و حجت خود که خلیفه ماست بعد از من سرور خواهد کرد حلیمه گوید که بدین مژده بدلم سرور داخل شد لباسهای خود پوشیده بخدمت آن حضرت رفتم دیدم که در صحن خانه خود نشسته و کمیزان او در اطرافش ایستاده اند گفتم فدای تو شوم خلف تو از کدام زن متولد خواهد شد فرمود از سوسن پس بادقت بجاریه ها نظر کردم در هیچ کدام غیر از سوسن اثر حمل نیافتم حلیمه گوید و تئیکه من نماز مغرب و عشا



را ادا نمودم خوان آورده افطار کردم من وسوسن در يك خانه بیتوته کردیم قدری خواب نمودم بعد از آن بیدار شدم و در امر ولی الله متفکر بودم پس برخاستم پیش از وقتیکه در سایر شبها بر میخواستم نماز شب را ادا کردم و بنماز وتر رسیدم ناگاه سوسن با اضطراب برخاست و وضو کرد بنماز شب مشغول شد و بنماز وتر رسید آن وقت بخاطرم گذشت که فجر طلوع کرده پس برخاستم و دیدم که فجر اول طلوع نموده و در آن حال بدلم در خصوص وعده امام حسن عسکری (ع) شکی طاری گردید پس آن حضرت مرا از حجرة خود ندا نمود فرمود که شك مکن گویا که امر نزدیک شده حلیمه گوید که من از امام حسن عسکری (ع) بسبب آنچه که بخاطرم گذشت حیا کردم و برگشتم بخانه در حالتیکه خجل بودم ناگاه دیدم که سوسن نماز را قطع کرد و با اضطراب بیرون آمد و بر در خانه باو رسیدم گفتم پدر و مادرم فدای تو باد آیا در خود چیزی می یابی گفت بلی در خود امر شدیدی می بینم گفتم ضرری بر تو نیست انشاء الله و بالینی در میان خانه گذاشتم و او را بر روی آن نشانیدم و نشستم در جائیکه قابله ها در وقت ولادت مینشینند پس دست مرا گرفت و خود را با شدت تمام زور زد بعد از آن ناله ای کرد و شهادت گفت در آن حال بزر او نگاه کردم ناگاه ولی الله را دیدم که بسجده افتاد از شانه های او گرفتم و در کنار خود نشاندم و پاک و پاکیزه اش دیدم پس امام حسن عسکری مرا ندا کرد که یاعمه پسر مرا بنزد من آر او را نزد آن حضرت بردم او را از من گرفت زبان خود را به چشم های او مالید آن وقت چشم هایش را باز نمود بعد از آن زبانش را به دهان او کرد بعد از آن بگوشش کرد بعد از آن او را در کف دست چپ خود نشانید پس ولی الله در دست آن حضرت نشست آن حضرت دست بر سر او کشید و فرمود که پسر من سخن بسگو بقدرت خدا پس آن گاه ولی الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفت بعد از آن فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و نریدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الامه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و بریغمبر علیه السلام و امیر المؤمنین و سایر ائمه تا پدرش واحد بعد واحد صلوات فرستاد پس امام حسن عسکری (ع) او را بمن داد و فرمود که یاعمه او را بمادرش ببر تا اینکه محزون نشود و بداند که وعده خدا حق است لکن اکثر ناس نمی دانند پس او را بمادرش دادم در حالتیکه فجر ثانی طلوع کرده بود پس فریضه را ادا کرده تا طلوع آفتاب مشغول تعقیب شدم بعد از آن حضرت را وداع کرده بمنزل خود رفتم بعد از سه روز اشتیاق ولی الله مرا با نجا کشید پس ابتدا بحجره سوسن کردم و اثری ندیدم و ذکر می نشنیدم و ناخوش داشتم که بپرسم پس داخل خدمت امام حسن عسکری (ع) شدم و حیا مانع گردید که تفحص احوال نمایم آن حضرت مبادرت نموده فرمود که یاعمه ولی الله در کتف



و حفظ و امان خداست و قتی که دیدی خدا شخص مرا غایب نمود و مرا در یافت مردم اختلاف خواهند کرد آن وقت بثقات ایشان خبر ده و امر ولی الله در نزد تو و ایشان مخفی و مکتوم بماند بدرستی که خدا ولی را غایب خواهد کرد و از دیده ما محجوب خواهد داشت تا وقتی که جبرئیل اسب او را به پیش او بکشد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن علی او از محمد بن علی بن سمیع بن بنان او از محمد بن علی بن ابی الداری او از احمد بن محمد او از احمد بن عبد الله او از احمد بن روح اهوازی او از محمد بن ابراهیم او از حلیمه مثل معنی حدیث اول را روایت نموده مگر اینکه در این حدیث ذکر کرده که حلیمه گفت که امام حسن عسکری (ع) نزد من فرستاد و در نیمه رمضان سال دویست پنجاه و پنج از هجرت گذشته من گفتم که یا بن رسول الله مادر ولی الله کیست گفت نرجس پس وقتی که روز سیم ولادت شد اشتیاقم بولی الله اشتداد یافت پس آمدم نزد ایشان ابتدا کردم بحجره ای که جاریه در آنجا بود پس ناگاه جاریه را دیدم که در مجلس و مقام زن نفاس در نشسته و لباسهای زرد پوشیده و بادستمالی سرش را بسته پس سلام کردم و بیک سمت خانه نگاه کردم گپواره دیدم که با پارچه سبز پوشیده پس بسمت گپواره رفتم و پارچه را بر - داشتم ناگاه ولی الله را دیدم که بر روی پشتش خوابیده و دستهای مبارکش از قنداقه بیرونست پس چشماییش را گشوده و بخندید و با اشاره انگشت بامن حرف میزد پس او را برداشتم که بیوسم ناگاه بوی خوشی از او به مشام رسید که مثل آن را نبوی دیده بودم امام حسن عسکری (ع) در آن حال مرا صدا نمود که پسر مرا نزد من آر پس او را گرفت و فرمود که ای فرزند سخن بگو راوی حدیث را چنانکه سابقاً مذکور گردید به آخر رسانید حلیمه گوید که من آن مولود را گرفتم در حالتی که می فرمود ای پسر من ودیعه سپردم ترا بکسی که مادر موسی باو ودیعه سپرد در امان و حفظ و جوار خدا باش پس فرمود او را به مادرش ده و خبر این مولود را مخفی بدار و با حدی اظهاری مکن تا آن که وقتش برسد پس به مادرش دادم و ایشان را وداع کردم حدیث را تا آخر بنهیج مسطور ذکر نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن علی او از محمد بن علی او از حنظله بن زکریا روایت کرده او گفته که خبر داد بمن ثقه از محمد بن علی بن بلال او از حلیمه به مثل حدیث مذکور و در روایت مذکور است که جماعتی از شیوخ نقل کردند که حلیمه خبر داده با این حدیث و گفته است که ولادت آن حضرت در نیمه شعبان است و مادرش نرجس است حلیمه حدیث را ذکر کرد تا باین - جا که من ناگاه حرکت سید خود را دیدم و امام حسن عسکری (ع) صدا میکرد و می گفت که پسر مرا نزد من آر پس پرده برداشتم ناگاه دیدم که سید من بر روی مساجد سبعة خود بسجده افتاده و برزاع راستش نوشته شده جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا پس او را بسینه چسبانیدم



دیدم که يك و با کیزه است بعد از آن میان لفافه گذاشته نزد امام حسن عسکری (ع) بردم حدیث را ذکر کرده اند تا اینجا که آن مولود گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان عليا امير المؤمنين حقا بعد از آن اوصیا را يك يك شمرد تا به خود رسید و بدوستان خود با فتح و فرح دعا نمود حلیمه گوید که بعد از آن میان من و آن مولود چیزی مانند حجاب واقع گردید دیگر او را ندیدم با امام حسن عسکری عرض کردم که ای سید من کجاست مولایم آن حضرت فرمود که او را کسی برد که از من و تو باو احق و اولیست و حدیث را تا به آخر ذکر کرده اند و در این روایت علاوه بر روایات سابقه مذکور است که حلیمه گوید که چهل روز بعد از ولادت داخل خانه امام حسن عسکری (ع) شدم تا گاه آن حضرت را دیدم که در صحن خانه راه میرود از او جمیلتر و وجیه تر ندیده بودم و زبانی فصیح تر از زبان وی مشاهده ننموده بودم پس امام حسن عسکری (ع) فرمود اینست مولودی که در نزد خدا عزیز است عرض کردم که ای سید من نشو و نماي او را در چهل روز زیاده میبینم آن حضرت تبسم نمود و فرمود یا عمدا یا ندانسته ای که ما جماعت ائمه نشو و نماي يك ساله دیگران را در يك روز میکنیم پس من برخاستم و سراو را بوسیدم بمنزل خود برگشتم بعد از چندی باز رفتم آن مولود را ندیدم و از امام حسن عسکری (ع) پرسیدم فرمود و دیعه گذاشتیم او را نزد کسی که مادر موسی نزد او و دیعه گذاشت شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن علی او از محمد بن علی او از حنظله بن زکریا روایت کرده که خبر داد بمن احمد بن بلال بن داود کاتب از جمله اهل سنت و عامیان و نواصب اهلبیت (ع) بوده اظهار عداوت میکرد و کتمان نمینمود و بامن صدیق بود بمقتضای طبع اهل عراق اظهار مودت بامن میکرد و هر وقت که بامن ملاقات مینمود می گفت که در نزد من چیزی هست که ترا شاد کند و آن را بتو اظهار نمیکنم پس من از او تغافل میکردم تا وقتی که باو در يك جا جمع شدم و از او استخبار نمودم گفت که خانه مادر سرمن رأی مقابل خانه امام حسن عسکری (ع) بود پس از سرمن رأی زمان طولی غایب شدم و بسمت قزوین رفتم بعد از آن سرمن رأی مراجعت کردم و از اهل واقارب که در وقت رفتن آنجا گذاشته بودم کسی را ندیدم مگر پیره زنیکه مرا تربیت داده بود و با دختری هم بود و عفت و مستوره گیرا بمقتضای خلقش داشت زنهایی که با مادر و سستی داشتند در خانه پیره زن بودند و من چند روز در پیش ایشان بودم بعد از آن عرض رفتن کردم پیره زن گفت که چطور تعجیل برگشتن داری و حال آنکه بسیار وقت بود که غیبت کرده بودی در پیش ما بمان تا بسبب تو شاد شویم پس از استهزاء باو گفتم اراده کربلا دارم و مردم برای نیمه شعبان یا روز عرفه به آنجا میروند گفت که ای پسر ترا باهان خدا میبرم از اینکه گوارا بدانی برخود این گونه سخنها را و بمقام استهزاء بیانی بدرستی که من خبر میدهم بتو چیزی را که دو سال بعد از



رفتن تو دیده‌ام شبی در همین خانه نزدیک بدھلیز با دخترم خوابیده بودم و من در مابین خواب و بیداری بودم ناگه مردی خوشرو و خوشبوی بالباس‌های پاکیزه داخل خانه گردید و گفت یافلا نه در همین ساعت کسی می‌آید و ترا بنزد همسایه می‌طلبند مترس و از رفتن ابامکن پس من ترسیدم و دختر مرا صدا کردم و باو گفتم که آیا دانستی که بخانه کسی داخل شد گفت نه پس من نام خدا را بردم و خوابیدم پس دو باره آن مرد آمد چنانچه گفته بود باز گفت پس ترسیدم و دختر را صدا کردم او گفت که بخانه کسی نیامده خدا را یاد کن پس من باز خواندم و خوابیدم و در دفعه سیمین باز همان مرد آمد و گفت یافلا نه آمد کسی که ترا می‌طلبند و در را میکوبند برو با او پس دق الباب را شنیدم و در پشت در ایستادم و گفتم این کیست گفت در را بکشای و مترس پس کلام او را شناختم و در را کشیدم ناگه خادمی دیدم که با او چادری هست خادم گفت که بعضی همسایه احتیاج بتو دارند پس چادر بر سر کردم و مرا داخل خانه نمود که آن را نمی‌شناختم پس ناگه دیدم که در میان خانه برده‌های طولانی کشیده‌اند و مردی در یکسمت پرده نشسته پس خادم پرده را از یکسمت بلند کرد پس داخل شدم زنی را دیدم که زحمت ولادت او را گرفته و زنی در پشت او نشسته گویا که قابله است پس آن زن گفت که اعانت می‌کنی بمادرکاری که مادر آن هستیم پس معالجه کردم با چیزهایی که در مثل اینکار بکار می‌آید اندکی گذشت پسری متولد شد پس او را بروی دست خود برداشته صدا کردم پس بر سر و سر از پرده بیرون نمودم که آن مرد را بشارت دهم کسی گفت که صدا و صیحه مکن پس روی خود را بسمت آن پس بر گرداندم او را در دست خود ندیدم آن زن گفت که صدا مکن پس خادم دست مرا گرفت و چادر بر سرم کرد از آنجا بیرون کرده بخانه‌ام برد و مرا کیسه‌ای داد و گفت بکسی اظهار مکن چیزی را که دیدی پس داخل خانه شدم و بر سر رختخواب خود رفتم در حالتیکه دخترم در خواب بود پس او را بیدار نموده از او پرسیدم که آیا از رفتن و برگشتن من خبردار شدی گفت نه پس کیسه را وا کردم ده دینار در آن بود این ماجرا را بسکسی نگفتم مگر اینوقت زیرا که باینکلام متکلم شدی و به مقام استیلا آمدی بسبب ترسائیدن تو این ماجرا را بتو نقل کردم بدرستی که مرا اینقوم را یعنی حضرات ائمه را در نزدخدای شأن بزرگی و مرتبه بلندی هست هرچه که ادعا میکنند حقست پس من از این سخنان پیره زن عجبم آمد و او را بسخریه و استیلا کشیدم و از او وقت ماجرا را پرسیدم مگر اینکه بایقین میدانم که در سال دویست و پانجاه و چهارم یا پنجم غایب شدم و در سال دویست و هشتاد و یکم بر من رأی رجوع نموده و حکایت پیره زن را شنیدم آن ایام، ایام وزارت عبیدالله بن سلیمان بود حنظله گوید که ابوالفرج المظفر - بن احمد را طلبیدم و با او این خبر را شنیدم .



شیخ طوسی در کتاب الغیبة روایت کرده که بعض خواهران امام علی النقی (علیه السلام) را کنیزی بود که خود او را ترتیب داده در جرس نام داشت وقتی که کنیز بزرگ شد امام حسن عسکری (ع) داخل گردید و باو نظر کرد پس خواهر امام علی النقی (ع) باو گفت کسه بنرجس نگاه می کنی حضرت فرمود که نگاه نمی کنم مگر از راه تعجب آگاه باشید مولودی که در نزد خدایتعالی عزیز است از جرس متولد خواهد شد پس بخواهرش فرمود که از امام علی النقی (ع) در دادن کنیز با امام حسن عسکری اذن حاصل کنند پس اذن حاصل کرده کنیز را با امام حسن عسکری (ع) داد شیخ طوسی در کتاب مذکور از علان او باسناد خود روایت کرده که صاحب (ع) متولد شد در سال دویست و پنجاه و ششم که دو سال بعد از وفات امام علی النقی گذشته بود و در کتاب مذکور آورده که محمد بن علی شلمغانی در کتاب اوصیاء روایت کرده که بمن خبر داد حمزة بن نصر غلام امام علی النقی (ع) از پدرش او گفته وقتی که متولد شد صاحب (ع) اهل خانه هم مباشر خدمت او شدند مرا امر شد که هر روز با گوشت يك فصب مغز استخوان بخرم گفتند این مغز امر آقای کوچک ماست و در کتاب مذکور از شلمغانی روایت کرده او گفته که خبر داد بمن ثقه از ابراهیم بن ادریس او گفته که امام حسن عسکری (ع) نزد من گوسفند فرستاد و فرمود که این را برای فلان پسر عقیقه بکن و بخور و باهانت بده پس بفرموده او عمل کردم بعد از آن به خدمت آن حضرت رسیدم بمن فرمود که پسر وفات نمود بعد از آن دو گوسفند پیش من فرستاد و نوشته بود «بسم الله الرحمن الرحيم» عقیقه بکن این دو گوسفند را از مولای خودت و بخور و گوارا باشد بر تو و برادرانت هم بده پس بعمل آوردم فرموده او را و بعد از آن باو ملاقات کردم چیزی نفرمود محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام اواز جعفر بن محمد بن مالک و حمیری در یکجا ایشان از ابن ابی الخطاب و محمد بن عیسی و عبدالله بن عامر ایشان از ابن ابی نجران او از خشاب او از معروف بن خربوز او از ابو جعفر (ع) روایت کرده او گفته که شنیدم از آن حضرت میفرمود که جناب پیغمبر ﷺ فرمود که مثل اهل بیت من در این امت مثل ستارگان آسمان است هر وقتیکه ستاره ای غایب شود ستاره دیگر طلوع کند در وقتیکه با ابروها و دستها بسوی آن امام اشاره کردید یعنی به مقام حق و عناوت در آمدید او غیبت خواهد کرد و شماها بیسر و سامان خواهید ماند در وقتیکه با این حال هستید خدایتعالی ظاهر گرداند ستاره شما را پس آن وقت بخدا حمد بکنید و آن امام را قبول دارید . در کتاب النجوم مذکور است که بعضی اصحاب مادر کتاب الاوصیاء آورده و آن کتابیست معتمد که روایت کرده آن کتاب را حسن بن جعفر صمیری (حمیرخل) مراو راست مکاتبات به خدمت امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) و جوابهای آنها و او ثقه است معتمد که خبر داد بمن ابو جعفر -



قمی پسر برادر احمد بن اسحق بن مصقلة بدرستی که در قم منجمی بود یهودی در فن حساب بحذاقت موصوف و معروف بوده او را احمد بن اسحق احضار کرد و باو گفت که مولودی در فلان وقت بعمر سه وجود آمده طالع تولد او را بگیر و زایجی برای وی درست کن پس طالع گرفت و نظر کرد و با احمد بن اسحق گفت که ستارگان دلالت ندارند بر اینکه این مولود از تو باشد مثل این مولود نمی شود مگر پیغمبر یا وصی او هر آینه نظرم دلالت میکند بر اینکه این مولود شرق و غرب و دریا و بیابان و کوه و صحرای دنیا را مالک میشود و در روی زمین کسی نمی ماند مگر در دین او میباشد و بولایتش قایل میشود. علی بن عیسی در کشف الغمه از شیخ کمال الدین بن طلحة روایت کرده او گفته که مولود حجة ابن الحسن در سرمن رأی در بیست و سیم ماه رمضان سال دویست و پنجاه و هشتم بوده و پدرش امام حسن عسکریست (ع) و مادرش کنیز است صقیل نام بعضی گفته حلیمه نام بعضی دیگر غیر این گفته و کنیه اش ابوالقاسم و لقبش حجة و خلف صالح بعضی منتظر گفته شیخ مفید در ارشاد نقل کرده که مولود او شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنجم بوده مادرش کنیز است نرجس نام در وقت وفات پدرش پنج ساله بود در آن سن خدا او را حکمت و فضل خطاب داد و او را آیتی کرد بر همه عالمیان چنانکه یحیی را در حال طفولیت و عیسی بن مریم را در کهواره پیغمبر نمود مر او را پیش از ظهور دو غیبت هست یکی اطول از دیگریست چنانکه در اخبار است و به آن یکی در مولدش تا ارتفاع سفارتست در میان او و شیعه اش و غیبت کبری بعد از غیبت صغری است و در آخر غیبت کبری با شمشیر قیام خواهد نمود. علی بن عیسی در کشف الغمه آورده که ابن خشاب گفت خبر داد بهمن ابوالقاسم طاهر بن هرون بن موسی علوی از پدرش او از جدش او گفته که مولای من جعفر بن محمد (ع) گفت که خلف صالح از اولاد منست و اوست مهدی و نام او «محمد» است و کنیه اش ابوالقاسم در آخر زمان خروج میکند و مادرش صقیل نام ابوبکر دراع گفته که در روایت دیگر نام مادرش حلیمه است. و در روایت سیمین نرجس و بعضی گفته سوسن و کنیه اش ابوالقاسم او صاحب دو نام است خلف و محمد در آخر زمان خروج میکند و در بالای سرش ابراست که بر سرش سایه می افکند و بهر جا که میرود با او میگردد آن ابر به آواز بلند میگوید اینست مهدی راوی گوید بمن خبر داد محمد بن موسی طوسی او گفت خبر داد بما ابومسکین از بعضی اصحاب تاریخ که نام مادر منتظر حلیمه است مؤلف گوید بعضی اخبار در خصوص ولادت صاحب (ع) بعد از این در باب دیگر خواهد آمد ابن خلکان در تاریخ خود آورده که اوست امام دوازدهم با اعتقاد امامیه و اوست کسیکه شیعه او را قائم و منتظر و مهدی گویند و اوست صاحب سرداب با اعتقادشان و ایشان منتظر ظهور اویند در آخر زمان از سرداب سرمن رأی



ولادتش در روز جمعه نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده و سن شریفش در زمان وفات پدرش پنجاه سال بود و نام مادرش اخمصط بعضی نرجس گفته شیعه گویند که او در خانه پدرش داخل سرداب گردید و مادرش منتظر او بود پس برنگردید و این در سال دویست و شصت و پنج بوده بعضی گفته در هشتم شعبان سال پنجاه و شش بوده واضح اینست که زمانیکه داخل سرداب شد عمر شریفش چهار سال بود، بعضی پنجاه سال گفته بعضی گفته که در سال دویست و هفتاد و پنج داخل سرداب گردید و عمرش ده سال بود مؤلف گوید که در بعض مؤلفات اصحاب ما روایتی دیدم صورتش اینست که او گفته که خبر داد به من هرون بن مسلم از سعدان بصری و محمد بن احمد بغدادی و احمد بن اسحق و سهل بن زیاد ادمی و عبدالله بن جعفر ایشان از جماعت مشایخ و ثقات ایشان از امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) روایت کرده ایشان فرموده اند که زمانیکه خدای تعالی اراده آفرینش آدم نمود نازل گرداند قطره ای از آب بهشت بآبرو از آن بمیوه ها میافتد پس آنها را حجت زمان میخورد و قتیکه در رحم قرار گرفت بعد از چهل روز صدای می شنود و چهار ماه که گذشت از مدت حمل بر بازوی راست او نوشته میشود و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا لامبدل لکلماته و هو السميع العليم پس زمانیکه متولد شد با امر خدا قیام می کند در هر جای که بخلاق و اعمال ایشان نگاه می کند دو عمود از نور در پیش چشم نصب می شود و امر الهی در این عمودها بر او نازل می گردد و بهر جا که رود عمودها پیش چشم او هستند امام حسن عسکری (ع) فرمود که داخل شدم و به منزل بعضی از عمه های خود رفتم پس جاریه دیدم با زینت و نرجس نام داشت و باو نظر کردم و طول دادم عمه ام حلیمه گفت ترا می بینم با نظر شدید بنرجس نگاه میکنی گفتم یا عمه نگاه کردم از راه تعجب است از چیزی که خدا در او اراده کرده حلیمه گفت گمان دارم که او را میخواهی باو امر کردم که از پدرم در خصوص دادن کنیز بهمن اذن حاصل نماید پس مأذون شده کنیز را بمن داد حسین بن حمدان گفته که بعضی از مشایخ که باو وثوق دارم از حلیمه خبر داده او گفته که همه اوقات بر امام حسن عسکری (ع) داخل میشدم و دعا می کردم که خدا او را پسری بدهد روزی داخل شدم مثل داب سابق دعا کردم آن حضرت فرمود یا عمه آن چیزی که از خدا می خواهی در این شب بزودی متولد خواهد شد شب جمعه سیم شعبان سال دویست و پنجاه و هفت بود آن حضرت فرمود افطار را امشب نزد ما بکن گفتم ای سید من آن مولود از که متولد میشود فرمود از نرجس گفتم در میان کنیزها نزد من محبوب تر از نرجس نیست برخاستم پیش نرجس رفتم با عادت سابقه خدمت و اکرام من



کرد در آن حال خم شده دستهای او را بوسیدم و او را از خدمت کردن به من منع کردم او مرا با سیادت خطاب نمود من هم مثل آنرا باو گفتم به من گفت فدایت شوم من گفتم من و جمیع عالم فدای تو شوم سخن مرا منکر داشت گفتم انکار مکن بزودی خدا بتو خواهد بخشید در این شب پسری که در دنیا و آخرت بزرگست و او فرج مؤمنین است و از سخنان من شرم نمود من در او تأمل کردم و اثر حمل در وی ندیدم و با امام حسن عسکری (ع) گفتم در او اثر حمل نمی بینم آن حضرت تبسم نمود و فرمود ما جماعت اوصیاء در شکمها حمل نمیشویم و حمل ما در جنبینها میشود و از ارحام بیرون نمیشویم بلکه از ران راست مادرها خارج می شویم زیرا که ما نور خدائیم بما چرکها نمیرسد عرض کردم ای سید من وقت ولادت را امشب تعیین کردی در کدام وقت شب متولد خواهد شد آن حضرت فرمود در طلوع فجر متولد میشود مولودیکه در نزد خدا عزیز است حلیمه گوید که افطار کردم و در نزد نرجس خوابیدم و امام حسن عسکری (ع) در همان خانه در صدفه بیتوته نمود پس در وقت نماز شب برخاستم دیدم نرجس در خواب است و اثر ولادت در او نیست نماز شب را ادا کردم و در اثنای نماز و تر بخاطرم گذشت که صبح طلوع کرده بدلم چیزی آمد آن وقت امام حسن عسکری (ع) از صدفه صدا کرد که صبح طلوع نشده نماز را با سرعت تمام کردم نرجس بیدار شد رفتم او را بخود چسباندم و بسم الله الرحمن الرحیم باو خواندم و گفتم آیا در خود چیزی می یابی گفت بلی در آن حال به من و نرجس خوابی غالب گردید پس مرا بیدار نکرد مگر حرکت مهدی و صدای امام حسن عسکری (ع) در حالتی که می فرمود که پسر مرا بنزد من آر پرده را برداشته ناگاه دیدم سید خود را که بزمین افتاده سجده میکند و برزراع راست او نوشته شده است جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا او را بر خود چسبانیدم و او را پاك و پاکیزه یافتیم در میان جامه اش گذاشتم و بنزد امام حسن عسکری (ع) بردم پس حضرت او را در کف دست چپ خود نشانده و کف دست راست بپشتش گذاشت و زبان خود را بدهان وی داد و دست بر پشت و گوش و بندهایش کشید بعد از آن فرمود که ای پسر من سخن بگو گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و ان عليا امير المؤمنين ولى الله وائمه را يك يك شمرد تا بخودش رسید و بدوستانش با فرج یافتن بدست خود دعا کرد امام حسن عسکری (ع) فرمود یا عمه بیا او را تا بمادرش سلام کنند بعد از آن بنزد من آر پس او را بعد از سلام کردن به مادرش بخدمت حضرت بر گرداندم بعد از آن گویا ما بین من و او پرده ای واقع و از من ناپدید گردید گفتم که مولای من فرمود او را کسی برد که از تو باو احق و اولیست و در روز هفتمین ولادت آمدم و سلام کردم و نشستیم آن حضرت فرمود پسر مرا نزد من آر او را بخدمت آن حضرت بردم در



حالیکه لباس زرد در برش بود، آن حضرت کرد باو چیزی را که در دفعه اول کرده بود و زبان خود را بدھانش داد فرمود که ای پسر سخن بگو او گفت اشھدان لا اله الا الله وھدح وثنا بر پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر ائمه تا پدرش ادا نمود بعد از آن گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نربدان نمین علی الدین استضعفوا فی الارض و نجعلھم ائمه و نجعلھم الوار بین و نمکن لھم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنورھما منھم ما کانوا یحذرون آن حضرت فرمود بخوان آن چیزھائی کہ خدا بر پیغمبران خود نازل نموده پس ابتدا کرده صحف آدم را با لغت سریابی قرائت نمود و کتاب ادیس و کتاب ہود و صالح و سحف ابراھیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و فرقان جنم محمد ﷺ را خواند بعد از آن قصص انبیا و مرسلین را تا عہد خود حکایت نمود بعد از چہل روز داخل خانہ امام حسن عسکری (ع) گردیدیم ناگاہ صاحب الزمان را دیدیم کہ راہ میرود تا آن وقت صورتی بہتر از صورتوی ندیدہ بودم و زبانی فصیح تر از زبانش بنظرم نرسیدہ بود امام حسن عسکری (ع) فرمود کہ اینست مولود عزیز در نزد خدا کہتم ای سید من نشوونمای او را در چہل روز زیادہ از حد می بینم آن حضرت فرمود یاعمرہ ما جماعت اوصیاء در یک روز نشو یک جمعہ دیگران را میکنیم و در یک جمعہ نشو یکسالہ دیگران را می نمائیم پس برخاستم و سر آن مولود را بوسیدم و بہ منزل خود رفتم و بہزودی بغائہ امام حسن عسکری برگشتم و او را ندیدم بہ آنحضرت عرض کردم کہ مولای من چہ شدہ فرمود یاعمرہ و دیعہ گذاشتم او را نزد کسی کہ مادر حضرت موسی او را باو و دیعہ سپرد بعد از آن حضرت فرمود زمانیکسہ خدای تعالی مہدی امت را بمن داد دو ملک فرستاد او را بر اداق عرش برده در پیش خدا ایستادند خدای تعالی باو فرمود مرحبا بک یاعبدی برای نصرت دین من و اظهار امر من توئی مہدی بندگانم با تو مؤاخذہ میکنم و با تو ثواب میدہم و با تو مغفرت میکنم و با تو عذاب مینمایم ای ملکهای من او را با رمی بسوی پدرش بر گردانید و از جانب من باو بگوئید کہ این مولود در حفظ و امان منست تا وقتیکہ با او احقاق حق و ازھاق باطل بکنم آن وقت ہمہ دین برای خدا میشود بعد از آن حلیمہ فرمود کہ این مولود زمانیکہ از مادرش افتاد او را دیدند بر روی زانویش ایستادہ و انگشت سیابہاش را بیالا کردہ بعد از آن عطسہ کردہ گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آلہ عبد اذا اخر اغیر مستنکف و لامستکبر بعد از آن ادای این کلام فرمود کہ ظالمان گمان کردہ بودند کہ حجت خدا باطل شدہ اگر در سخن گفتن مأذون شوم ہر آینہ شکھا زایل میشود. از ابراھیم صاحب امام حسن عسکری (ع) روایت شدہ او گفتہ کہ امام علی النقی (ع) چہار کوسقند نزد من فرستاد و بہ من نوشت «بسم الله الرحمن الرحیم» و این کوسقندان از پسر محمد مہدیست بخور گوارا باشد و بہر کسی کہ میخواہی از شیعیان بدہ.



مؤلف گوید شهید اول (علیه الرحمة) در کتاب دروس آورده که صاحب علیه السلام قدم بعرضه وجود گذاشت در سرمن رأی شب جمعه نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج و مادرش صقیل است بعضی گفته ارجس است و بعضی دیگر مریم بنت زید علویه گفته مؤلف قدس سره گوید که شیخ در دو کتاب مصباح و سید بن طاوس در کتاب اقبال و سایر مؤلفین کتب دعوات ولادت صاحب علیه السلام را در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج گفته اند.

باب دوم در بیان نامها و لقبها و کنیه های آن حضرت و بیان علت و سبب آنها

در کتاب علل الشرایع از دقاق و ابن عصام در یکجا ایشان از کلینی او از قاسم بن علاء و از اسمعیل فزاری او از محمد بن جمهور اعمی او از ابی نجران او از کسیکه او را ذکر کرده او از ثمالی او گفته که از باقر علیه السلام پرسیدم یا بن رسول الله آیا همه شماها قائم بحق نیستید گفت بلی گفتم پس چرا قائم علیه السلام تنها بقائم نامیده شد فرمود زمانیکه جدم حسین مقتول گردید ملائکه با گریه و نجیب پروردگار خود عرض کردند که آیا غافل باشیم از کسانی که صفی ترا کشتند خدای تعالی وحی فرمود که ای ملائکه من آرام بگیرید قسم بعزت و جلال خود یاد میکنم هر آینه البته از ایشان انتقام خواهم گرفت هر چند که بعد از زمانی باشد بعد از آن خدای تعالی برای ملائکه از ائمه علیهم السلام که از ذریه حسین اند پرده برداشت ملائکه مشاهده نموده مسرور شدند ناگاه یکی از ائمه در آن حال نماز می کرد خدای تعالی فرمود هر آینه با این قائم انتقام خواهم کشید . در کتاب علل الشرایع شیخ صدوق از پدرش او از حسن بن علی کوفی او از عبدالله بن مغیره و از سفیان بن عبدالمؤمن انصاری او عمر بن شمر او از جابر روایت کرده او گفته که نزد ابی جعفر علیه السلام مردی آمد و من حاضر بودم آن مرد گفت این یکصد درهم را بگیر و باهل استحقاق برسان آن حضرت فرمود تو بگیر و بهمسایکان و یتیمان و مساکین قسمت کن و خوب رد خمس باهام وقت قیام قائم ما خواهد شد و او این گونه وجوهات را بالنسبه قسمت خواهد کرد و عدالت مابین فاجر و نیکوکار خواهد نمود هر که اطاعت او را کند اطاعت کرده و هر که مخالفت او نماید مخالفت با خدا کرده او را مهدی گویند زیرا که بامر پنهان هدایت و راه یافته میشود توریة و سایر کتب خدا را در انظار که از غاری بیرون خواهد آورد پس حکم میکند مابین اهل توریة با توریة میان اهل انجیل با انجیل و میان اهل زبور با زبور و میان اهل قرآن با قرآن و اموال اهل دنیا و چیزهایی که در زیر زمین در روی زمین است نزد او جمع میشود بمردم می گوید که بیاثید بسمت اموالی که برای آنها قطع صله رحم و خونریزی نموده و مرتکب مجرمات شده اید و باو ریاستی و حکمی داده می شود که باحدی



بیشتر از او داده نشده جناب پیغمبر ﷺ میفرماید که قائم مردیست از اولاد من نام او نام منست خدا حرمت مرا در حق او مراعات میکند یعنی او را حفظ و اعانت میکند و عمل بسنت من مینماید زمین را پراز عدل و نور میگرداند بعد از آنکه پراز ظلم و جور و بدی گردیده شیخ صدوق در معانی - الاخبار ذکر کرده که قائم را قائم میگویند بدین سبب که بعد از موت ذکرش قیام خواهد کرد شیخ مذکور در کتاب کمال الدین از ابن عبدوس او از ابن قتیبه او از حمدان بن سلیمان او از ثمر بن دلف روایت کرده او گفته که از امام محمد تقی (ع) شنیدم میگفت که امام بعد از من پسر من علیست قول او قول منست و اطاعت او اطاعت منست و امامت بعد از او در پسرش حسن است امر او امر پدرش است و قوایش قول پدرش و اطاعتش اطاعت پدرش بعد از آن ساکت شد گفتم یا بن رسول الله بعد از حسن امام کیست آن حضرت گریه کرد گریه شدیدی و فرمود بعد از حسن پسرش قائم بحقست و منتظر عرض کردم یا بن رسول الله چرا قائم می گویند فرمود زیرا که بعد از موت ذکرش در میان خلق و بعد از ارتداد اکثر کسانی که قائل بامامت او بودند برمی خیزد من عرض کردم منتظر بچه جهت میگویند فرمود از این جهت میگویند که او را غیبت طولانی میشود و مخلصین انتظار خروج او را میکشند و شکاکین انکار میکنند و منکرین استهزاء مینمایند کسانی که تعیین وقت خروج میکنند دروغ گویانند استعجال کنندگان بخروج او هلاک می شوند و آنان که در مقام تسلیمند نجات می یابند شیخ طوسی در کتاب الغیبه از کلینی او رفع حدیث بامام حسن عسکری (ع) نموده آن حضرت فرموده در زمانی که حجت خدا متولد شد فرمود که ظالمان گمان داشتند که مرا می کشند و این نسل را قطع میکنند چه طور دیدند قدرت خدا را و آن مولود را مؤمل نام کرد. در کتاب مذکور از فضل او از موسی بن سعدان او از عبدالله بن قسم خضرمی او از ابی سعید خراسانی روایت کرده او گفته که بامام جعفر (ع) گفتم که مهدی و قائم هر دو یکی هستند فرمود بلی عرض کردم بچه سبب مهدی نام شده فرمود زیرا که راه نموده میشود بهر امر مخفی و قائم میگویند بدین سبب که بعد از موت ذکرش یا خودش بگمان مردم قیام میکند با امر عظیم شیخ مفید در کتاب ارشاد از محمد بن عجلان او از ابی عبدالله (ع) روایت کرده آن حضرت گفت که زمانی که قائم (ع) قیام نمود مرد مرا مجدداً باسلام دعوت میکند و هدایت مینماید ایشان را با مرکه نه یعنی اسلام که جمیع خلائق از او گمراه شده اند و او را بدین سبب که بر هر امر گم شده راه می یابد مهدی میگویند و از این جهت که بحق قیام میکند قائم مینامند، فرات بن ابراهیم در کتاب تفسیر از جعفر بن محمد فزازی او سند را بابی جعفر (ع) رسانیده او فرمود دو خصوص قول خدا تعالی «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا نولیه سلطاناً» فرمود که مظلوم عبارتست از حسین (ع) «فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً» پروردگار عالم



مهدی را منصور نامید چنانکه احمد و محمد و محمود نامید و چنانکه عیسی را مسیح نام کرد. علی بن عیسی در کشف الغمه آورده که ابن خشاب گفت که خبر داد به من محمد بن طوسی از عبدالله بن محمد اواز قسم بن عدی او گفته که کنیه خلف صالح ابو القاسم است و او صاحب دو نام است - مؤلف گوید نام های آن حضرت در باب سابق گذشت و در باب کسانی که حضرت را دیده اند باز مذکور خواهد شد.

باب سوم - نهی از بردن نام آن حضرت

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از عبدالواحد بن عبدالله او از محمد بن جعفر او از ابی ایوب الخطاب او از محمد بن سنان او از محمد بن یحیی خثعمی او از خریس او از ابی خالد کابلی روایت کرده او گفته که زمانیکه علی بن الحسین (ع) وفات نمود بخدمت امام محمد باقر (ع) داخل شدم و عرض کردم که فدای تو شوم و حشت مرا از مردم و انس مرا بیدرت دیده ای فرمود راست میگوئی ای خالد مطلب تو چیست گفتم فدای تو شوم بیدرت صاحب الامر را بمن وصف کرده بطوریکه اگر او را در راه ببینم دست او را میگیرم فرمود که یا ابا خالد پس چه میخواهی عرض کردم نام او را بفرما تا او را باسمه بشناسم آنحضرت فرمود یا ابا خالد بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه از امر عظیم پرسیدی و پرسیدی از امریکه اگر آن را بساحدی گفته بودم بتوهم خبر میدادم و بدرستی که سؤال نمودی از امریکه اگر بنی فاطمه از آن مطلع شوند او را پاره پاره خواهند برید شیخ صدوق در عیون اخبار رضا از پدرش او از سعد او از محمد بن احمد علوی او از ابی هاشم جعفری روایت کرده او گفته که شنیدم از امام علی النقی (ع) میگفت که خلف بعد از من پسر امام حسن عسکری (ع) است پس آیا با خلف بعد از خلف چطور هستید گفتم فدای تو شوم این برای چیست فرمود شما شخص او را نمی بینید و شما را ذکر نام وی حلال نمیشد عرض کردم که پس به چطور او را ذکر بکنیم فرمود بگوئید حجة آل محمد صلی الله علیه و آله شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از سعد مثل این حدیث را ذکر کرده شیخ صدوق در کتاب الغیبه از سعد مثل حدیث مذکور را ذکر نموده شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب الکفایه از علی بن محمد بن سندی او از محمد بن الحسن او از سعد مثل این را روایت کرده مؤلف گوید که از بعض اخبار سابقه جواز تصریح باسم آنحضرت مفهوم میشود شیخ صدوق میگوید که این حدیث هر چند که باین هیچ رسیده یعنی در آن تصریح باسم آنحضرت شده لیکن اعتقاد من عدم جواز تصریح است شیخ مذکور در کتاب توحید از دقاق و وراق در یکجا ایشان از محمد بن هرون صوفی او از رویانی او از عبدالعظیم حسنی او از امام علی النقی (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود حلال نیست ذکر نام قایم (ع) تا اینکه خروج کند و زمین را بر از عدل گرداند چنانکه بر



از ظلم و جور شدہ شیخ مذکور در کتاب کمال الدین از ابن ادریس او از پدرش او از ایوب بن نوح او از محمد بن سنان او از صفوان بن مہران او از صادق (ع) روایت کردہ او گفتہ کہ مہدی از اولاد منست و ولد پنجمین امام ہقتمین است شخص او از شما غایب میشود بردن نام وی بر شما حلال نیست ، در کتاب مذکور از دقاق او از اسدی او از سہل او از ابن محبوب او از عبدالعزیز عبدی او از ابن یعفور او از ابی عبداللہ (ع) مثل این حدیث را روایت کردہ و ایضاً در کتاب مسطور او از ہمدانی او از علی او از پدرش او از محمد بن زیاد ازدی او از موسی بن جعفر (ع) روایت کردہ کہ آنحضرت در حالتیکہ احوال قائم (ع) ذکر میکرد فرمود کہ ولادتش از خلائق مخفی میماند و برایشان ذکر نام او حلال نیست تا اینکه خدا او را ظاہر گرداند و با او زمین را پر از عدل و قسط کند چنانکہ پر از ظلم و جور شدہ مؤلف گوید کہ این تجدیدات صریحند در نفی قول کسانی کہ حرمت تسمیہ را از راه اعتماد بر بارئ علی مستنبطہ و استبعادات و ہمیشہ بزمان غیبت صغری تخصیص دادہ اند در کتاب مذکور از سنائی او از اسدی او از سہل او از عبدالعظیم الحسنی او از امام محمد باقر (ع) روایت کردہ کہ آن حضرت فرمود قائم کسی کہ از مردم ولادتش مخفی میماند و شخص او از ایشان غایب میشود برایشان تسمیہ او حرام کرد و او ہم نام و ہم کنیہ پیغمبر است شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب کفایہ از ابو عبداللہ خزاعی او از اسدی مثل این حدیث را روایت کردہ شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید در یک جا ایشان از حمیری روایت کردہ اند او گفتہ من با احمد بن اسحق در نزد عمری بودم ہم عمری گفت کہ من از تو سؤال میکنم مسئلہ چنانکہ خدای تعالی در قصہ ابراہیم (ع) فرمود اولم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی آیا صاحب مرادیدہ ای گفت بلی اورا کرد نیست مثل این و اشارہ باہر دودست بگردن خود نمود گفت نامش چیست گفت بھرہیز از تفحص نام وی بدرستی کہ باعتبار مخالفین این نسل منقطع شدہ کلینی در کتاب کافی از علی بن محمد او از ابی عبداللہ صالحی روایت کردہ او گفتہ کہ اصحاب ما بعد از فوت امام حسن عسکری (ع) از من خواہش کردند کہ از نام و مکان قائم (ع) بہرسم عریضہ در این باب بخدمت آن حضرت نوشتم جواب دادند کہ ہر گاہ نام را بایشان بگویم شہرت میدہند و اگر مکان را بشناسند مردم را بآن ضلالت میکنند ۔ در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از آدم بن محمد بلخی او از علی بن حسین دقاق و ابراہیم بن محمد در یک جا ایشان از علی بن عاصم کوفی روایت کردہ او گفتہ کہ بیرون آمد در توقیعات صاحب الزمان (ع) اینکہ ملعونست کسی کہ در مجالس نام مرا ببرد شیخ صدوق در کتاب مذکور از محمد بن ابراہیم بن اسحق روایت کردہ او گفتہ کہ شنیدم از محمد بن ہمام میگفت کہ شنیدم از محمد بن عثمان عمری میگفت کہ بیرون آمد توقیعی بخطی کہ من



میشناختم که هر که در مجمع خلایق نام من برد بر او باد لعنت خدا در کتاب مذکور شیخ صدوق از پدرش او از سعد او از ابن یزید او از ابن محبوب او از ابن ربیع او از صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود صاحب الامر علیه السلام مردیست که نام او را نمیبرد مگر کافر شیخ صدوق نیز در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید در یک جا ایشان از سعد او از جعفر بن محمد بن مالک او از ابن فضال او از ریان بن صلت روایت کرده او گفته که از رضا علیه السلام احوال قائم علیه السلام را پرسیدند فرمود شخص او را نمی بیند و نام او را نمیبرد و ایضاً در کتاب مذکور شیخ صدوق از پدرش و ابن ولید در یک جا ایشان از سعد او از یقطینی او از اسماعیل بن ابان او از عمر بن شمر او از جابر او از ابی جعفر (ع) روایت کرده او گفته که عمر از امیر المؤمنین (ع) از مهدی پرسید گفت یا بن ابیطالب از اسم مهدی بمن خبر ده فرمود نام او را نمیگویم بدرستی که حبیب و خلیل من عهد کرده که من اسم او را نگویم تا وقتی که خدا او را برانگیزاند و نام او از جمله اسرار است که در پیغمبر و دیعه گذاشته شیخ طوسی در کتاب الغیبه مثل اینرا ذکر نموده حسن بن سلیمان در کتاب محضر از کتاب سید حسن بن کیش نقل کرده او با اسناد خود از حسین بن علوان او از صادق (ع) روایت کرده او گفته که آنحضرت اشاره با امام موسی (ع) کرد و فرمود که ولد پنجمین از نسل او غایب میشود بردن نام او حلال نیست.

باب چهارم - صفات آنحضرت و علامات و نسب او

شیخ صدوق در عیون اخبار رضا از محمد بن احمد بن الحسین بغدادی او از احمد بن فضل او از بکر بن احمد بن فضل قیصری او از امام حسن عسکری (ع) او از پدرانش ایشان از موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم نمیشود مگر امام پسر امام و وصی پسر وصی در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از احمد بن هرون و ابن شاذویه و ابن مسرور و جعفر بن حسین ایشان از محمد حمیری او از پدرش او از ایوب بن نوح او از عباس بن عامر و خبر داد بما جعفر بن علی بن حسن بن عبدالله بن مغیره او از جدش حسن او از عباس بن عامر او از موسی بن هلال صنبی او از عبدالله بن عطار او گفته که با ابی جعفر (ع) گفتم که شیعه تو در عراق بسیار است در هیچ طایفه مثل تو نیست پس چرا خروج نمیکنی آنحضرت فرمود یا عبدالله پسر عطار بدرستی که سخنان لغو را بکوشش راه داده ای و حرفهای ارازل فرومایگان شیعه را میشنوی و گمان داری که ما را انصاری هست بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه من صاحب شما نیستم در خرچ کردن عرض کردم پس صاحب ما که میشود فرمود کسیکه ولادتش بر مردم مخفی میماند او صاحب شماست شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از تلکبری او از احمد بن علی رازی او از محمد بن اسحاق مقرئ او از علی بن



عباس او از بکار بن احمد او از حسن بن حسین او از سفیان جریری روایت کرده او گفته که شنیدم از محمد بن عبدالرحمن بن ابی یعلی میگفت که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه مهدی نمیشود مگر از اولاد حسین (ع) شیخ مسدکور در کتاب مسطور با این سند از جریری او از فضل بن زبیر روایت کرده او گفته که شنیدم از زید بن علی (ع) میگفت که این منتظر از اولاد حسین و در ذریه و عقب اوست و اوست مظلومی که خدا یتعالی میفرماید و من قتل مظلوما فقد جعلنا لویه ولی او مردیست از ذریه اش بعد از آن خواند و جعلنا کلمة باقیة فی عقبه سلطانا فلا یرف فی القتل گفت سلطان او حجت خداست بر جمیع خلق تا خدا را بر خلق حجت تمام شود و خلق را بر خدا حجتی نباشد در کتاب کمال الدین از ابن موسی او از اسدی او از اسمعیل مالک او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از ابی جعفر (ع) از جدش روایت کرده که امیر المؤمنین (ع) در منبر فرمود خروج میکند مردی از اولاد من در آخر زمان که رنگش سفید و سرخی مایل و شکم و رانهای او پهن است و استخوانهای شانههای وی بزرگ است و در پشتش دو خال هست رنگی یکی مثل رنگ پوستش است و دیگری شبیه بخال پیغمبر ﷺ است او را دو نام است یکی مخفی و دیگری ظاهر آنکه مخفی است احمد است و آنکه ظاهر (محمّد) زمانی که بیرق خود را جنبانید ما بین مشرق و مغرب را روشن میکند دست خود را بر سر بندگان میگذازد آنوقت دل مؤمن از آهن سخت تر میباشد و خدا او را قوت چهل مرد را عطا میفرماید و مردهای نیمه اند مگر این که شادی بدل او داخل میشود در قبرش و ایشان بهمدیگر با ظهور قائم مرده و بشارت میدهند در کتاب کمال الدین باین اسناد از محمد بن سنان او از عمر بن شعرا و از جابر او از ابی جعفر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود علم به کتاب خدا در دل قائم میرود چنانکه زراعت میرود هر که از شما تا وقت او بماند و با او ملاقات نماید پس بگوید «السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة والنبوة ومعدن العلم وموضع الرسالة» روایت شده است که کیفیت سلام بر قائم (ع) و صورت آن «السلام علیک یا باقیة الله فی ارضیه» است شیخ طوسی در کتاب الغیبه از سعد او از یقطینی او از اسماعیل بن ابان او از عمرو بن شعرا او از جابر جعفری روایت کرده او گفته که شنیدم از ابو جعفر (ع) میگفت که عمر بن الخطاب با امیر المؤمنین (ع) گفت که خبرده بمن از نام مهدی آنحضرت فرمود بدرستی که حبیب من پیغمبر از من عهد گرفته که نام او را نکویم تا وقتی که خدا او را برانگیزاند عمر گفت که از صفت وی خبرده فرمود او جوانیست خوش روی و خوش موی موهایش تا بمنسکین میرسد و نور رویش بسیاهی سر و محاسن وی غالب میشود پدرم فدای پسر بهترین کنیزها باد شیخ مفید در کتاب ارشاد از عمرو بن شعرا مثل این حدیث را نقل کرده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی



علوی او از محمد بن احمد تلانسی او از علی بن حسین او از عباس بن عامر او از موسی بن هلال او از عبدالله بن عطار روایت کرده او گفته که از راه وسط بزم حج بیرون رفتم و بخدمت امام محمد باقر (ع) داخل شدم آن حضرت از من احوال مردم را پرسید گفتم که مردم انتظار تو را میکشند هر گاه خروج میکنی تابع تو میشوند آن حضرت فرمود یا بن عطار ترا می بینم با حلقه گوش میدهی بخدا سوگند یاد میکنم که من صاحب شما نیستم مردم از ما اهل بیت بر سر کسی جمع نشدند مگر که او کشته شد یا از غیظ هلاک گردید تا اینکه خدا تعالی بر انگیزاند کسی را که خلائق ولادت او را بخواهد دانست که آیا متولد شده یا نه محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از کلینی او از جماعتی از اصحاب ایشان از سعد بن عبدالله او از ایوب بن نوح روایت کرده او گفته که با امام رضا (علیه السلام) گفتم که ما امید داریم که صاحب این امر تو باشی و خدا خلافت را بتو دهد بدون قتال زیرا که بیعت تو کرده و در ابراهیم و دنانیر را بنام تو سکه زده اند آن حضرت فرمود که از ما اهل بیت کسی نیست که مکاتب بنزدی آرند و مسائل از او پرسند و اشاره باو نمایند مگر اینکه کشته میشود یا در میان رختخوابش هلاک گردد تا وقتی که خدا بر انگیزاند از ما جوانی را برای این امر که زمان ولادت او نشو و نمایش مخفی خواهد ماند محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فرازی او از احمد بن میثم او از عبدالله بن موسی او از عبدالله علی بن حصین ثعلبی او از پدرش روایت کرده او گفته که در حج با عمره با امام محمد باقر (ع) ملاقات کردم باو عرض کردم که به پیری رسیده ام و استخوانم نازک شده نمیدانم که بعد از این بتو ملاقات خواهم کرد یا نه پس بمن خبر ده که کی فرج میشود فرمود صاحب بیدقها کسیست که از اهل و وطن دور و مهجور و تنها است پدرشرا کشته اند او خونخواهی نکرده و با کنیه عمش مکنی است و نامش نام پیغمبر است من عرض کردم که این کلام را دو باره بفرمائی پس صحیفه ای طلبیدم آن را در آن نوشت محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از یحیی بن ذکریا او از یونس بن کلیب او از معویة بن هشام او از صباح او از سالم اشل او از حصین ثعلبی روایت کرده او گفته که با ابی جعفر (ع) رسیدم تا آخر حدیث ذکر کرده مگر اینکه گفته بعد از آن ابو جعفر (ع) بمن نگاه کرد و فرمود که آیا حفظ کردی یا برای تو بنویسم عرض کردم اگر میخواهی بنویس پس آن حضرت جلده یا صحیفه طلبید و این کلمات را که فرمود نوشت و آنرا بمن داد راوی گوید که آن مکتوب را حصین بیرون کرد و بما خواند و گفت که این کتاب ابی جعفر (ع) است محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فرازی او از عباد بن یعقوب او از حسن بن جماد او از ابی الجارود او از ابی جعفر (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود که این از اهل و وطن دور و مهجور شده است پدرشرا کشته اند او خونخواهی نکرده و بکنیه عمش مکنی و



نامش نام پیغمبر است ایضاً محمد بن ابراهیم در کتاب مزبور از ابن عقده او از حمید بن زیاد او از حسن بن محمد حضرمی او از جعفر بن محمد (ع) و بسند دیگر از یونس بن یعقوب او از سالم بن مکی او از ابی طفیل او از عامر بن واثله روایت کرده که آنحضرت فرمود بدوستیکه کسیکه میخواهید و امید باو دارید خروج میکند از مکه و از مکه خروج نمیکند تا وقتی که ببیند چیزی را که دوست میدارد هر چند که اعضای مردم را گونه گونه غصه و کدورت فانی گرداند .

محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از محمد بن همام او از احمد بن ما بن داد او از حمید بن هلال او از احمد بن علی قیسی او از ابی الهشیم او از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که زمانی که سه نام که محمد و علی و حسن باشد پی هم آمدند چهارمین ایشان قائم خواهد شد در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فرازی او از محمد بن احمد مدینی او از ابن اسباط او از محمد بن سنان او از داود رقی روایت کرده او گفته که بصادق (ع) عرض کردم فدای توشوم این امر بر ما طول کشید حتی دل های ما تنگ شد و از غصه و کدورت مردم فرمود هم و غم این امر شدیدتر است منادی از آسمان باسم قائم پدرش ندا خواهد کرد عرض کردم فدای توشوم نامش چیست فرمود نام او نام پیغمبر و نام پدرش نام وصی پیغمبر است در کتاب مذکور از فرازی او از عباد بن یعقوب او از یحیی بن سالم او از ابی جعفر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود صاحب این امر در اول امامتش درس از ما کوچکتر است و شخص او غایب عرض کردم کی میشود این امر فرمود وقتی که خبر بیعت او را در بلاد ذکر کرده منتشر نمایند پس در این وقت هر صاحب قوت و صیالت لوای داعیه را خواهد افراشت ، ایضاً محمد بن ابراهیم از علی بن الحسین او از محمد بن یحیی از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کوفی او از ابراهیم بن هاشم او از حماد بن عیسی او از ابراهیم بن عمر یمانی او از ابی عبدالله (ع) روایت کرده او گفته که قائم (ع) قیام میکند در حالتی که در گردن او بیعت احدی نمیباشد نزد محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی او از حسین بن سعید او از ابن ابی عمیر او از هشام بن سالم او از ابی عبدالله (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود قائم (ع) قیام میکند در حالتی که احدی را در گردن او بیعتی و عهدی نیست - ایضاً در کتاب مسطور از کلینی او از محمد بن یحیی او از احمد بن ادریس او از محمد بن احمد او از جعفر بن قسم او از محمد بن ولید او از ولید بن عقبه او از حارث بن زیاد او از شعیب بن ابی حمزه روایت کرده او گفته که بخدمت صادق (ع) داخل شدم و عرض کردم که آیا توئی صاحب این امر فرمود نه عرض کردم که پسر صاحب است فرمود نه گفتم پسر پسر است فرمود نه گفتم پسر پسر پسر است فرمود نه گفتم پسر پسر پسر است فرمود کسی است که زمین را بر از عدل میکند چنانکه پرا از ظلم شده هر آینه در وقتی میآید



که ائمه (ع) در روی زمین نمیباشند چنانکه پیغمبر وقتی آمد که در روی زمین پیغمبری نبود
 ایضاً در کتاب مسطور از علی بن احمد او از عبدالله بن موسی او از بعض رجال سند خود او از
 ابراهیم بن حسین بن ظهیر او از اسمعیل بن عیاش او از عمش او از ابی وایل روایت کرده او گفته که
 امیر المؤمنین (ع) با امام حسین (ع) نگاه کرد و فرمود این پسر من سید است چنانکه پیغمبر او
 را سید نامید بزودی خداوند تعالی بیرون میآورد از صلب این مردی را که نام پیغمبر را دارد و باو
 در خلق و خلق شبیه است خروج میکند در وقت غفلت مردم و اضمحلال حق و اظهار باطل بخدا
 سوگند یاد می کند هر آنکه اگر خروج نکند او را گردن میزنند و بسبب خروجش اهل آسمانها
 شاد میشوند آن مردیست گشاده جبین بلند و نازک بینی کلفت شکم عریض ران در ران راستش
 خالی هست بیخ دندان های ثنایای وی گشاده است زمین را با عدل پرمیکند چنانکه با ظلم پر شده
 ایضاً در کتاب مذکور از احمد بن هود او از نهاوندی از از عبدالله بن حماد او از ابن بکیر او از
 حمران روایت کرد که با پیغمبر (ع) گفتم که فدای تو شوم من داخل مدینه شدم و در کرم همیانی
 هست که هزار دینار در او گذاشته ام با خداوند تعالی عهد کرده ام که آن دنانیر را در خانه تو یک یک
 صرف نمایم یا جواب بدهی از هر چه که سؤال میکنم فرمود یا حمران پیرس و جواب بشنو و
 نیازهای خود را صرف مکن عرض کرد بحق قرابت رسول خدا از تو میپرسم آیا توئی صاحب
 این امر و قائم بآن فرمود نه عرض کردم پس او کیست پدر و مادر من فدای تو باد فرمود که او مردیست
 رنگش سرخی مایل و چشمهایش بلند و میان ابروهایش مرتفع و مابین منکبین او پهن در سرش
 مویست مثل نخاله و در روی مبارکش اشانه است خدا رحمت کند موسی بن جعفر را که مردم
 گمان دارند که او است قائم در کتاب مذکور از عبدالواحد بن عبدالله او از احمد بن محمد رباح
 او از احمد بن علی حمیری او از حسین بن ایوب او از عبدالکریم بن عمرو خثعمی او از اسحق بن
 حریر او از محمد بن زراره او از حمران بن اعین روایت کرده او گفته که سؤال کردم از ابی جعفر
 (ع) که آیا توئی قائم فرمود بدرستی که مرا رسول خدا متولد نموده کو آن خونخواهی کنند و
 هر چیزی را که خدا خواهد میکند پس من سؤال را اعاده نمودم آنحضرت فرمود که مطلب ترا
 دانستم صاحب الامر عریض شکمست در سرش مویست مثل نخاله حسن الوجه و گشاده منظرو از
 ظالمان خایف و ترسان در کتاف مسطور با این اسناد از حسین بن ایوب او از عبدالله خثعمی او از
 محمد بن عصام او از وهیب بن حفص او از ابی بصیر روایت کرده که ابوجعفر یا صادق (ع) فرمود که
 یا ابا محمد در قائم (ع) دو نشانه است یکی خالی است که در سرش است و موی سرش مثل نخاله
 است و خالی میانه دوشانه او هست در جانب چپ و در زیر کتفین او برگیست مثل برگ درخت آس او



پسرش امامیست یعنی بحسب اسماء پدران گرامش که محمد و علی و حسین و جعفر و موسی و حسن است یاد روقت امامت پس شش سالگیست و پسر بهترین کنیزهاست. در کتاب مزبور از ابن عقده او از محمد بن فضل بن قیس و سعدان بن اسحق بن سعید بن احمد بن حسن بن عبدالملک و محمد بن حسن قنطوائی ایشان از ابی محبوب او از هشام بن سالم او از زید کناسی روایت کرده او گفته که شنیدم از امام محمد باقر (ع) میگفت که صاحب این امر در غیبت شبیه یوسف (ع) است و از کنزی سیاه متولد خواهد شد خدا کار او را در یک شب اصلاح خواهد کرد. ایضاً در کتاب مزبور از عبدالواحد بن عبدالله او از احمد بن محمد بن رباح او از احمد بن حمیری او از حکم او از عبدالرحیم قصیر روایت کرده او گفته که با امام محمد باقر (ع) گفتم که مراد از قول امیر المؤمنین که فرموده پدرم فدای پسر بهترین کنیزها باد آیا فاطمه است آنحضرت فرمود فاطمه بهترین آزاده‌ها است مراد از پسر کنیز مردیست عریض شکم و رنگش مایل بسرخ خدا رحمت کند فلان را یعنی موسی بن جعفر را که باعتقاد بعضی او است قائم (ع) ایضاً در کتاب مزبور از ابن عقده او از قاسم بن محمد بن حسین او از عبید بن هشام او از ابن جبلة او از علی بن مغیره او از ابی الصباح روایت کرده او گفته که بر خدمت صادق (ع) داخل شدم آنحضرت فرمود که چه خبر داری عرض کردم که شادی دارم از جهت عم تو زید که خروج کرد و گمان دارد که او است پسر شش و پسر بهترین کنیزها آنحضرت فرمود دروغ میگوید و چنان نیست که میگوید اگر خروج کند که کشته میشود ایضاً در همین کتاب از ابن عقده او از علی بن حسین او از محمد و احمد پسران حسن ایشان از پدر خود او از زعلبه بن مهرا او از زید بن حاذم روایت کرده او گفته که از کوفه در آمدم و بمدینه رفتم و بخد مت صادق (ع) داخل شدم و سلام کردم آنحضرت فرمود که آیا در راه رفیق داشتی عرض کردم بلی فرمود گفتگو میکردید عرض کردم صحبت داشت با من مردی از معتزله آنحضرت فرمود که چه میگفت عرض کردم میگفت که محمد بن عبدالله بن حسن قائم است و دلیل بر این اینست که اسم او اسم پیغمبر است و نام پدرش نام پدر پیغمبر است من در جوابش گفتم اگر با اسم استدلال شود پس آن در میان اولاد حسین محمد بن عبدالله بن علی است او گفت که اینک تو میگوئی پسر کنیز است و آنک که من میگویم پسر آزاد است آنحضرت فرمود پس چه جواب گفتم عرض کردم که در نزد من جواب نبود فرمود که کاش میدانستید که قائم (ع) پسرش است. محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد او از عبدالله بن موسی او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از ابی جعفر باقر (ع) روایت کرده او گفته که شنیدم از باقر (ع) میگفت که امر در کسیست که سن از ما کوچکتر و از حیثیت ذکر شدن غیر مشهور تر است. محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از علی بن



حسین او از محمد بن یحیی عطار او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی صیرفی او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از ابی جعفر (ع) مثل این حدیث را روایت کرده ایضاً محمد بن ابراهیم در کتاب مسطور از محمد بن همام او از احمد بن مابنداد او از احمد بن هلیل او از ابی مالک حضرمی او از ابی السفایح او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که بامام محمد باقر (ع) یا امام جعفر صادق (ع) گفتم که آیا این امر میرسد کسی که بالغ نشده فرمود که بزودی میرسد عرض کردم پس در حال عدم بلوغ چه کار میکند فرمود خدا میراث میدهد باو علم و کتب را و او را مؤید میگرداند و بنفس خود و انمیگذارد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از عبدالواحد او از محمد بن جعفر قریشی او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ابی الجارود روایت کرده او گفته که ابی جعفر (ع) بمن گفت که این امر نمیشود مگر در کسی که از حیثیت سن اصغر است از ما و از حیثیت ذکر شدن خاموش تر - ایضاً در کتاب مذکور از محمد بن همام او از احمد بن بنداد او از احمد بن هلیل او از اسحق بن صباح او از ابی الحسن رضا (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود این امر بزودی میرسد بکسی که از صغر سن احتیاج دارد باینکه او را باغوش بردارند یا اینکه در میان مردم ذکر نمیشود علی بن عیسی در کشف الغمه از ابی الخطاب او گفته که خبر داد بما صدقه بن موسی از پدرش رضا (ع) که آنحضرت فرمود که خلف صالح از اولاد امام حسن عسکری است و اوست صاحب الزمان و مهدی. شیخ طوسی در کتاب الغیبة از احمد بن ادريس او از ابن قتیبہ او از فضل او از محمد بن سنان او از عمار بن مروان او از منخل او از جابر او از ابی جعفر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود که مهدی مردیست از اولاد فاطمه. در فصول مهمه آورده که مهدی مردیست خوش قامت و خوش روی و خوش موی مویهایش تا بمنکبین میرسد و بینی او طویل و نازکست و جبین مبارکش گشاده گفته اند که در سال دویست و هفتاد و شش در سرداب غایب شد.